

خدمت آیت‌الله بروجردی بروند، ایشان خودشان به بیرونی تشریف آوردند، آیت‌الله بروجردی ایشان را شناختند، با پدر ایشان در اصفهان آشنا بوده‌اند، خلاصه آیت‌الله بروجردی ایشان را خیلی تحویل گرفتند، بعد که بیرون آمدیم ایشان خیلی از من تشکر کردند، بعد با هم رفیق شدیم، ایشان گاهی به منزل من می‌آمد گاهی من منزل ایشان می‌رفتم، اما این مساله کتاب شهید جاوید که پیش آمد وسیله‌ای شد که ایشان را تحریک کردند و ایشان منبرهای خیلی تند و تیزی می‌رفتند، کار به جایی رسید که یک روز من در بازار اصفهان با ایشان از باب‌اتفاق برخورد کردم، گفتم آقا سلام‌علیکم، ایشان همان طور که سرشان پایین بود جواب سلام دادند، گفتم حالتان خوب است، چیزی نگفتند و این نشان می‌داد که این قدر پیش ایشان علیه ما گفته بودند که ایشان حاضر به احوال‌پرسی با من نبود، من آنروز ناراحت شدم که با آن هم‌مراقبت خوب بود حداقل از من می‌پرسیدند که این قضیه کتاب شهید جاوید و تقریظ نوشتن شما چیست؟ اتفاقاً در همان ایام هم آقای برهانی‌یک مسجد در افسر فریدن ساخته بود و مقداری از پولش را هم من داده بودم، چون بهاییها در آن منطقه نفوذ کرده بودند و لازم بود که یک مسجد در آن منطقه ساخته شود، بعد برای افتتاح آن یک عده از علمای اصفهان را دعوت کرده بود از جمله آقای شمس‌آبادی را، به من هم اصرار کرد شما هم در آن شرکت کنید، من و مرحوم پورنمازی و مرحوم آیت‌الله ایزدی در آنجا شرکت کردیم، خوب در آن منطقه هم مرا بیشتر می‌شناختند و هم برای ساخت مسجد من کمک کرده بودم، به هنگام ظهر انتظار داشتند که من نماز را بخوانم ولی من با اصرار آقای شمس‌آبادی را فرستادم در محراب و پشت سرش نماز خواندم و این خیلی باعث تعجب علما شده بود که مثلاً من ایثار کرده‌ام و ایشان را بر خودم مقدم داشته‌ام، این بود برخورد من با ایشان، خلاصه این اواخر ایشان خیلی تند شده بود، ایشان را در قهدریجان و جاهای دیگر دعوت می‌کردند و علیه ما و شهید جاوید و مرحوم امام (ره) سخنرانیهای تندی می‌کرد و همه اینها به تحریک ساواک بود، این مسائل بعضی بچه‌های تند را تحریک کرده بود که ایشان را بخواهند تهدید کنند و آن مساله اتفاق افتاده بود، البته این کار درستی نبود، ولی بالاخره این اتفاق افتاده بود، بعد سید مهدی را با بعضی افراد دیگر بازداشت کرده بودند، حالا بعضی افراد می‌گویند که آن مدتی که در زندان بوده به ساواک قول همکاری داده بوده ولی من بعید می‌دانم که ساواکی شده باشد، نظیر این قول همکاریهایی که آقایان می‌گویند به ساواک داده من می‌دانم بسیاری از این شخصیتهایی که الان سر کار هستند و مطرحند در دوران زندان و زیر بازجویی داشته‌اند، این اعلان وفاداری به اعلیحضرت و بی‌زاری از فلان کس از چیزهایی بود که خیلی افراد داشته‌اند و من الان نمی‌خواهم اسم بیاورم و پرده‌داری کنم، او هم لابد مثل دیگران به خیال خودش می‌خواست کسلا سر ساواکیها بگذارد و به اسم همکاری با آنها کارهایش را پیش ببرد.

بعد از انقلاب هم هیچ موردی نبوده که من سفارش کرده باشم به سید مهدی کاری واگذار کنند و هیچ‌گاه نیز عضو دفتر من نبود، بعد از انقلاب سید مهدی به سپاه رفت و پست بالایی هم داشت "عضو شورای مرکزی سپاه"، چند وقت بعد یکبار آقای خامنه‌ای به عنوان یکی از خدمات خود نزد من و آقای هاشمی گفت: "من سید مهدی را معرفی کردم که در سپاه باشد." این مطلب را هم که می‌گویند امام از همان اول مخالف سید مهدی بودند ثابت نیست، هیچ وقت مرحوم امام یک کلمه‌ای راجع به سید مهدی با من صحبت نکردند، سید مهدی پس از پیروزی انقلاب حدود پنج سال در شورای فرماندهی سپاه بود و کرارا با امام و سایر مسئولین بالا ملاقات می‌کرد و از کارهای سپاه و نهضتها به آنان گزارش می‌داد ولی این مسائل مطرح نبود، چطور شد که این اواخر عمر مرحوم امام این

مسائل مطرح شد؟

یک وقت این اواخر بود که آقای هاشمی رفسنجانی در یک جلسهای در منزل ما مطرح کردند که روی سیدمهدی هاشمی حساسیت هست خوب است ایشان را بفرستیم در خارج از کشور در یک سفارتخانه‌ای باشد و در ایران نباشد، من با تعجب به ایشان گفتم آخر این چه مطلبی است به زور که نمی‌شود فردی را به جایی فرستاد. من فکر می‌کنم ریشه قضیه هم این بود که برخی افراد برای بعد از امام نقشه می‌کشیدند و گمان می‌کردند در بیت من سیدمهدی و سیدهای کارگردان اصلی قضایا می‌باشند و با وجود اینها دیگران نمی‌توانند به من خط بدهند، آنان می‌خواستند همان وضعیتی را که زمان امام در بیت امام داشتند در بیت من هم داشته باشند و اینها را مزاحم کار خودشان می‌دیدند، این بود که این مسائل را علم کردند در صورتی که سیدمهدی اصلاً جزو دفتر من نبود. در آن نامه نصفه‌های هم من این مطلب را به مرحوم امام نوشتم که اگر سیدمهدی را پیش من تکمیل هم بکنند من اختیار بیت را دست کسی نمی‌دهم. اینها خودشان با سیدمهدی قبلاً کار می‌کردند و اصلاً این مسائل مطرح نبود، وزارت اطلاعات، آقای فلاحیان و دیگران در فعالیتهای خارج از کشور با افراد سیدمهدی فعالیت داشتند، خانه و امکانات در اختیار اینها می‌گذاشتند، به اینها برای فعالیتهای خارج از کشور حکم ماموریت می‌دادند، آقای حسنی از رفقای سیدمهدی که بعداً او را بازداشت کردند و بازداشتها و سروصداها از خانه ایشان شروع شد از افراد مورد اعتماد وزارت اطلاعات بود. در آن جلسهای که آقای فلاحیان و آقای ری‌شهری در منزل من با من داشتند من به آقای فلاحیان گفتم مگر همین آقای حسنی مورد اعتماد شما نبود، مگر با او فعالیت نمی‌کردید، مگر عمده این امکانات را شما در اختیارشان نگذاشته‌اید؟ گفتند چرا، گفتم پس چطور شد که حالا این خانه‌شد خانه تیمی و این امکانات خلاف مقررات شد. به نظر من اینها می‌خواستند مرا خلع سلاح کنند و همه امکانات و نیروهایی که به یک‌شکل به من مربوط می‌شد زیر سوال ببرند تا بعد بتوانند برنامه‌های بعدی خود را به راحتی اجرا کنند، البته من نمی‌خواهم بگویم سیدمهدی یک آدم قدیمی بود ولی مساله اینها هم مساله سیدمهدی نبود. این اختلاف نظر همیشه بین نیروهای مختلف بوده همان‌گونه که الان هم بین جناحهای مختلف این اختلاف نظرها هست ولی دلیل نمی‌شود که همدیگر را قلع و قمع کنند، و من باور نمی‌کردم در جمهوری اسلامی این قبیل حق‌کشیها انجام شود. البته افشای قضیه مکفارلین هم در مجله الشراع لبنان که به وسیله سیدمهدی انجام شد در تشدید این قضایا نقش داشت. آقایان برای خرید اسلحه روابط مخفیانه‌ای با آمریکایی‌ها برقرار کرده بودند و مکفارلین مشاور رئیس جمهور آمریکا و همراهان او به طور مخفیانه به ایران آمده بودند و مذاکراتی صورت گرفته بود که با نامه‌های آقای منوچهر قربانی فر (پیوستهای شماره ۱۳۰ و ۱۳۱) این مسائل برای ما کشف شد، آقای قربانی فر فتوکپی نامه‌های خود به آقای کنگرلو را به وسیله آقای امید برای من فرستاده بود و طبعاً جریان مکفارلین در بیت ما مطرح شد و موجب تعجب هم شد، تا اینکه یک روز آقای هاشمی رفسنجانی به قم آمد، به او گفتم چرا جریان مکفارلین را به من نگفتید؟ آیا من نامحرم بودم؟ یکدفعه ناراحت شد و گفت شما از کجا مطلع شدید؟ گفتم جن‌ها خبر دادند گفت بنا داشتیم بعداً به شما بگوییم بعداً حاج احمد آقا خمینی هم از من پرسید شما جریان مکفارلین را از کجا مطلع شدید؟ به او هم گفتم از راه جن‌ها البته من قربانی فر را اصلاً ندیده‌ام و نامه‌های قربانی فر را ظاهراً سیدمهدی توسط یکی از دوستانش به الشراع رسانده بود، و آقایان با علم کردن این مسائل می‌خواستند به طرفهای آمریکایی خود بفهمانند که ما با

طرفداران صدور انقلاب به قول آمریکایی‌ها تروریسم و با مخالفان این مذاکرات وافشاکنندگان آن برخورد کرده‌ایم، در همان زمان بسیاری از تلکس‌هایی که روی تلکس منزل ما می‌آمد از این امور حکایت می‌کرد. (پیوستهای شماره ۱۳۲ الی ۱۳۵)

آقای قربانی فر با مرحوم امید نجف‌آبادی از پیش از انقلاب مربوط بود، مرحوم امید می‌گفت من قبل از انقلاب می‌خواستم تحریرالوسیله و حکومت اسلامی امام را چاپ کنم و پول نداشتم دویست هزار تومان به پول آن وقت همین آقای قربانی فر به من داد که برای این کار خرج کردم، آقای امید هم بسا در همین ارتباط اعدام شد، والعلم عندالله.

۱ حضرت امام خمینی (ره) در کتاب حکومت اسلامی، در این زمینه می‌فرماید: "مبلفیسی که در حوزه‌های روحانیت درست کرده‌اند و عملی که در دانشگاهها و موسسات تبلیغاتی دولتی یا بنگاههای انتشاراتی داشتند... همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده‌اند. اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند، دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند، مکتب‌بازان و مردم ضداستعمار است، اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه بوجود آمده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمی عرضه می‌شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند، آزادخواه باشند. (...صفحات ۷ و ۸) "آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان‌بینی اسلام نیستند و عمده وقتشان را صرف کاری می‌کنند که آنها می‌گویند وسایر کتابهای "فصول" اسلام را فراموش کرده‌اند باید مسوره چنین اشکالاتی و حملاتی قرار بگیرند. آنها هم تقصیر دارند. مگر خارجیا تنها مقصودند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چند سال پیش اساساً را تهیه کرده‌اند و به واسطه اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده مرفق گشته‌اند. کسانی در بین ما روحانیون بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است. (...صفحه ۱۱)" اینها نقشه‌هایی است که دامناش حتی به حوزه‌های دینی و علمی رسیده است به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند باید با تقیه صحبت کند و با مخالفت استعمارزده‌گان "در حوزه‌های علمی" روبرو شود. (...صفحه ۱۸)" شما که فعلاً قدرت ندارید جلوی بدعتهای حکام را بگیرید و این مفساد را دفع کنید اقلاً ساکت نشینید... داد و فریاد کنید، اعتراض کنید، انظلام نکنید. انظلام "تن به ظلم‌دادن" بدتر از ظلم است، اعتراض کنید، انکار کنید، تکذیب کنید، فریاد بزنید... این مطالب باید گفته شود تا مردم متوجه باشند و نسل آینده سکوت این جماعت را حجت قرار ندهد و نگوید لابد اعمال و رویه ستمکاران مطابق شرع بوده است. (...صفحه ۱۵۸)" ما باید جلوی این غارتگریها و حرام‌خواریها را بگیریم. همه مردم موظف به این کار هستند ولی علمای دینی وظیفشان سنگین‌تر و مهم‌تر است. (...صفحه ۱۶۰)"

"آیا علمای اسلام نباید این مطالب را بگیرند... چرا فریاد نمی‌زنند؟ چرا از این غارتگریها هیچ سخنی نمی‌گویند." (صفحه ۱۶۱)

"عمده وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای این امور است. ما امر به معروف و نهی از منکر را در دایره کوچکی قرار داده و به مواردی که ضررش برای خود افرادی است که مرتکب می‌شوند یا ترک می‌کنند منحصر ساختیم. (...صفحه ۱۶۳)"

"شما نسل جوان حوزه‌های روحانیت باید زنده باشید و امر خدا را زنده نگه دارید. (...صفحه ۱۷۶)" معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه‌های روحانیت اصلاح شود... افکار جماعت مقدس نما که مردم را از داخل حوزه‌های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی باز می‌دارند اصلاح شود، آخوندهای درباری که دین را به دنیا می‌فروشند از این لباس خارج و از حوزه‌ها طرد و اخراج شوند. (...صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸)

"این‌گونه افکار ابلهانه که در ذهن بعضی وجود دارد به استعمارگران و دولتهای جائر کمک می‌کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به مقدسین معروفند و در حقیقت مقدس‌نما هستند نه مقدس. بسایند افکار آنها را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بستند. روزی مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای صدر، مرحوم آقای خوانساری رضوان‌الله‌علیهم برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید. بسا وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک‌طرفه هم محکم دستهای شما را گرفته باشد. (...صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷)

"این جماعت را ابتدا باید نصیحت و بیدار کرد... هرگاه بعد از تذکر و ارشاد و نصیحت‌های مکرر بیدار نشده و بسا انجام وظیفه برخواستند معلوم می‌شود قصورشان از غفلت نیست بلکه درد دیگری دارند، آن وقت حسابشان طور دیگری است." (صفحات ۱۹۸ و ۱۹۹)

”فقهای اسلام باید در موردی که برای دیگران تقیه است تقیه نکنند.“ (صفحه ۲۰۰) در روایت است که از این اشخاص بد دین بترسید، اینها دین شما را از بین می‌برند، اینها را باید رسوا کرد تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند، ساقط شوند... باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند، عمامه این آخوندهایی که به نام فقهای اسلام، به اسم علمای اسلام این طور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود. من نمی‌دانم جوانهای ما در ایران مرده‌اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم این طور نبود؟ چرا عمامه‌های اینها را بر نمی‌دارند؟ من نمی‌گویم بکشند، اینها قابل کشتن نیستند لکن عمامه از سرشان بردارند، مردم موظف هستند، جوانهای غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها، جل‌جلاله‌گوها، معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در بین مردم بیایند، لازم نیست آنها را خیلی کتک بزنند لیکن عمامه‌هایشان را بردارند.“ (صفحه ۲۰۲)

نامه مرحوم امام و بازداشت سید مهدی هاشمی

بالاخره مرحوم امام نامهای در رابطه با سید مهدی به من نوشتند و من هم یک نامه نصف‌صفحه‌ای در جواب ایشان نوشتم (پیوستهای شماره ۱۴۲ و ۱۴۳)، پس از چند روز آقای احمد حسینی نماینده سید مهدی را در تهران در خانهای به قول آقایان خانه تیمی بازداشت کردند و بعد سید مهدی را احضار کردند، او به عنوان مشورت آمد نزد من و من گفتم برو و حقایق را بگو که او هم رفت سپس دستگیرها در سطح وسیع شروع شد و بیت من و نزدیکان و علاقه‌مندان به من مورد حمله قرار گرفتند و حتی گفته شد بنیاد سید نصر بازداشت شوند. پس از بازداشت سید مهدی و بازداشت‌های وسیعی که نسبت به آقایان طلاب و دوستان صورت گرفت خانواده‌های آنان معترضان و متوقعان به خانمن هجوم آوردند، و من برای خلاصی از این مخصه موقتا ملاقاتهای خود را به طور کلی قطع کردم البته درس خود را تعطیل نکردم ولی آقایان تعطیلی ملاقاتها را نیز حمل بر اعتراض و مخالفت با امام و نظر ایشان کردند و گفتند آنچه خواستند، و حتی گفتند درس خود را به‌عنوان اعتراض به امام تعطیل کرده است در صورتی که فقط تعطیل ملاقاتها بود و آن هم برای فرار از توقعات خانواده‌های بازداشت‌شدگان.

س: حضرت امام در آن نامهای که به آقای ری‌شهری وزیر اطلاعات وقت نوشتند فرمودند این کار دامان بزرگانی را از اتهامات پاک می‌کند، آیا افرادی که این پرونده را دنبال می‌کردند همان هدف امام را دنبال می‌کردند یا اینکه با دستگیری افراد مختلف و گسترش قضیه به دنبال همان هدفی می‌گشتند که حضرتعالی به آن اشاره فرمودید؟

ج: آقایان هدف امام را دنبال نمی‌کردند آنها هدف خودشان را دنبال می‌کردند، آنها هدف امام را نمی‌خواستند دنبال کنند، من این موضوع را به امام هم نوشتم که آنچه شما می‌خواستید انجام نشد و اینها به دنبال چیزهای دیگری هستند. همه نامه‌ها و تذکرات من در این زمینه به مرحوم امام موجود است. (پیوستهای شماره ۱۴۴ الی ۱۴۷)

س: نکته دیگری که شاید در تشدید این قضایا نقش داشته این بوده که چندی قبل از این جریانات آقای سید عبدالرسول حجازی برادر سید عبدالرضا که اعدام شد در سپاه اصفهان و خمینی‌شهر به اتهام مواد مخدر و فساد بازداشت می‌شود و در بازجوییهای خود علیه آقای سید احمد خمینی اعترافهایی داشته که این اوراق از کیف آقای میرزایی که نماینده قهدریجان در مجلس بوده توسط وزارت اطلاعات به سرقت می‌رود و بعدا در بازجوییهای وی این مسائل مورد پرسش واقع می‌شده است، به نظر شما آیا مرحوم حاج سید احمد خمینی وحشت داشته که این اوراق توسط سید مهدی منتشر بشود؟

ج: من این قضیه آقای سید عبدالرسول حجازی را خیلی اطلاع ندارم، ولی آقای سید عبدالرضا

حجازی با مرحوم حاج سید احمد آقا خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پیماله بودند و با ماشین سید عبدالرضا به تفریح می‌رفتند، قبل از انقلاب هم که آقای سید احمد خمینی را از مرز گرفته بودند و به زندان قزل‌قلعه آوردند در آنجا آقای سید عبدالرضا حجازی هر روز برای او ناهار می‌آورد، خوب این خیلی مهم بود که کسی از خارج زندان هر روز برای یک زندانی ناهار بیاورد. بعد از انقلاب هم اینها روابطشان محفوظ بود. بعد یک‌دفعه دیدیم سید عبدالرضا را گرفتند و بعد از چند روز اعدامش کردند و سید احمد هم برای او کاری نکرد این یک مساله سنوالبیرانگیزی بود. البته من از جزئیات این جریانات خبر ندارم و نمی‌خواستم وارد این مسائل بشوم.

س: حضرتعالی در یکی از نامه‌های خود خطاب به آقای ری‌شهری نوشته‌اید: "برحسب اطلاع از بعضی منابع موثق مسائل مهمتری پشت‌این صحنه وجود دارد و محتمل است جنابعالی وجه‌المصالحه شده باشید" (پیوست شماره ۱۴۸)، به نظر حضرتعالی آن مسائل پشت‌پرده چه چیزهایی بوده است؟

ج: همین مطالبی که عرض کردم، هدف اصلی من بودم نه سید مهدی، شاید هدف اصلی تشبیهت موقعیت آینده احمد آقا بود، هدف اصلی تعقیب‌کنندگان داستان سید مهدی لوٹ کردن دامن بزرگان بود نه پاک کردن دامن بزرگان، هدف اصلی "ولایت بر فقیه" بود نه "ولایت فقیه". یکی از کارهایی که آقایان کردند این بود که گفتند امام فرموده: "فلانی اگر می‌خواهد یک نفر را بفرستد برود در جریان پرونده باشد که به این افرادی که بازداشت شده‌اند ظلمی صورت نگیرد"، من به آقای کروبی گفتم شما از طرف من بروید در جریان مسائل باشید، ولی آقای کروبی نرفت، شاید احمد آقا اجازه نداده بود در این مساله وارد شود.

مصاحبه سید مهدی و چگونگی اقرار و اعترافات

س: همان‌گونه که مستحضر هستید مدتی پس از بازداشت سید مهدی، مصاحبه‌ای جنجالی از وی گرفتند و همراه با تبلیغات وسیع از طریق صدا و سیما پخش کردند، و آن‌گونه که معلوم شد هدف اصلی آن مصاحبه تضعیف بیت و دفتر و مدارس و بلکه زیر سوال بردن شخص حضرتعالی بوده است، به نظر شما سید مهدی چگونه و در چه شرایطی حاضر شد آن مطالب خلاف واقع را بیان کند؟ و اساساً به نظر حضرتعالی اقرار و اعترافات یک نفر زندانی در زندان و زیر بازجویی تا چه اندازه می‌تواند سندیت داشته باشد؟

ج: هر کس پایش به زندان و شکنجه کشیده شده باشد می‌داند که در بازجوییها چه خبر است و بازجوها با چه شیوه‌ها و فشارهای روحی و روانی تلاش می‌کنند متهم را به اقرار و اعتراف بکشانند. به نظر من و نظر همه فقهای اسلام و مطابق اخبار وارده از اهل بیت عصمت (علیهم السلام) اقرار و اعتراف یک نفر زندانی آن هم در آن جو و شرایط که همه می‌دانیم، اقرار و اعتراف شرعی نیست و ارزش حقوقی ندارد، البته اگر یک متهم در جوی آزاد و در دادگاه صالح اقرار و اعتراف کند در این صورت مسموع است. یک وقت آقای علی اصغر کیمیایی مسئول مدرسه بعثت که جزو همین افراد بازداشت‌شده در سال ۶۵ بود گفت: "دو نفر از طلاب مدرسه بعثت را بازداشت کرده و به زندان آوردند و آن قدر روی آنها فشار آوردند که مجبور شدند مصاحبه کنند و متنی را که بازجوها تنظیم کرده بودند و به طور کلی کذب و افترا بود بخوانند و اظهار ندامت کنند و از امام طلب عفو کنند." آقای کیمیایی از

قول آقای رحیمی حاجی آبادی داماد آقای شیخ‌نصرالله صالحی که او هم مدتی بازداشت بود نقل می‌کرد که در سلول با این دونفر طلبه هم سلول بوده و می‌دیده آنها خیلی گریه و زاری می‌کنند و از خدا طلب عفو می‌کنند، می‌پرسد مگر شما چه کرده‌اید که این قدر ناراحتید؟ می‌گویند: ما را مجبور کردند که علیه مسئولین مدارس (آقای کیمیایی و آقای صلواتی) مصاحبه کنیم، آنها یک نوشتن را که خودشان تنظیم کرده بودند جلوی ما گذاشتند و گفتند باید همین‌ها را جواب بدهید و از ما بر دروغها اقرار و مصاحبه گرفتند، حالا نمی‌دانیم آیا توبه ما قبول می‌شود یا خیر؟ آقای کیمیایی می‌گفت من این دونفر را بعداً در بیرون از زندان دیدم و ماجرا را پرسیدم، آنها ضمن معذرت‌خواهی ماجرا را همان طور که آقای رحیمی تعریف کرده بود نقل کردند.

باز همین آقای کیمیایی نقل می‌کرد که در سال ۱۳۶۶ که برای بررسی پرونده‌ام چند روزی در زندان اوین بودم، در جلسهای که با حضور آقایان زرازی حاکم شرع دادگاه و فلاحیان دادستان دادگاه ویژه و سیدمهدی هاشمی برگزار شد، من دو مورد از مواردی را که سیدمهدی در باره مدارس گفته بود مطرح کرده و از او توضیح خواستم که چرا چنین مطلب خلاف واقعی را گفته‌ای؟ سیدمهدی با تعجب از من سؤال کرد: مگر این قسمت از مصاحبه من پخش شد؟ به او گفتم آری، گفت: عجب قرار نبود این قسمت از مصاحبه پخش شود. برادران اطلاعات به من گفتند اینها را بگو، ما پخش نمی‌کنیم. همچنین آقای حسن ساطع مسئول اطلاعات سپاه اصفهان و از افرادی که در ارتباط با پرونده سیدمهدی هاشمی بازداشت شده بود وقتی از زندان آزاد شد برای من نقل کرد که این اواخر من دو سه روز با سیدمهدی در یک سلول بودم، من به او گفتم آخر این حرفهای بی‌اساس چیست که شما در مصاحبه خود گفته‌ای؟ گفت: امان از فریب ری شهری آمد به من گفت مگر تو امام را قبول نداری، گفتم چرا، گفت من از طرف امام برایت پیغام آورده‌ام که شما این حرفها را بزنید مصلحت نظام این است و بعد ما شما را آزاد می‌کنیم، و بنا شد ما دوتا مصاحبه داشته باشیم یکی مخصوص که فقط برای امام و آقای منتظری بگذارند و دیگری برای مردم که آن را پخش نکنند. بعد آن مصاحبه‌ای که از من گرفتند برای پخش کردن پخش نکردند و آن که فقط بنا بوده امام و آقای منتظری ببینند و بنا بوده در آن چیزهایی که آنها می‌خواستند گفته شود آن را با تقطیع و سانسور پخش کردند. آنها می‌گویند که با سیدمهدی آشنایی داشتند می‌دانند که او علاقه شدیدی به مرحوم امام داشت و ظاهراً آقای ری شهری با سو استفاده از این رابطه عاطفی و با فشارهای روحی و روانی او را فریب داده است.

علاوه بر این آقای محمود صلواتی مسئول مدرسه رسول اکرم (ص) امام محمدباقر (ع) که ایشان هم در ارتباط با مدارس بازداشت شد نقل می‌کرد: دو روز پیش از اعدام سیدمهدی هاشمی در جلسه دادگاه صوری که برای ما گرفته بودند آقای فلاحیان به عنوان دادستان و آقای زرازی به عنوان حاکم شرع شرکت داشتند و سیدمهدی را هم در آن جلسه آوردند، من به سیدمهدی گفتم تو آخر چکاره مدارس بودی که در مصاحبهات گفتی ما به مدارس آیت‌الله منتظری می‌خواستیم خط بدهیم، مدارس چند سال پیش از آمدن تو به قم تاسیس شده بود، تو آری یک استاد بودی، یک برنامه درسی یا یک کاری برای مدارس کرده‌ای، حتی طلبه‌ها قیافه تو را نمی‌شناسند که خودت را همه‌کاره مدارس معرفی کرده‌ای؟ و او در جواب گفته بوده که مرا فریب دادند و مجبور کردند که این حرفها را بزنم قرار نبوده این مصاحبه‌ها پخش بشود. و بالاخره مصاحبه‌های سیدمهدی هاشمی علاوه بر اینکه در شرایط سخت زندان و فشار بوده و قهراً اعتبار شرعی و قانونی ندارد متضمن تهمت‌ها و دروغهای شاخدار نیز می‌باشد و معلوم نیست در آن شرایط چه انگیزه‌های خیالی برای بافتن آن همه دروغ داشته

است و عجب آنکسواماندگان سیاسی این دروغهای شاخدار را تکیه‌گاه سیاستهای غلط خود قرار داده‌اند و قیامت و مجازاتهای اخروی را از یاد برده‌اند.

همچنین مصاحبه کامل او را اصلاً به من نشان ندادند و پس از پخش قسمتهایی از مصاحبه کذایی سیدمهدی که متضمن دروغهای شاخداری بود هوچیگری‌ها علیه من و بیت من شروع شد، و من پیش از مصاحبه سیدمهدی از ارتباط او با قتل‌های قه‌دریجان هیچ اطلاعی نداشتم، و در عین حال در نامه‌ای به مرحوم امام نوشتم: "به جرائم و اتهامات سیدمهدی بدون اغماض مطابق موازین عدل اسلامی ولو بلغ مابلغ رسیدگی شود." (پیوست شماره ۱۴۹)

ضمناً یکی دیگر از کارهای ناجوانمردانه‌ای که در آن هنگام انجام شد اینکه سپاه در وقت حج برای انتقال مواد انفجاری به عربستان از ساکهای حدود صد نفر از حجاج بدون اطلاع آنان سو استفاده کرد و پس از کشف آن به وسیله مامورین عربستان و رفتن آبروی ایران، در همانجا زمزمه راه می‌اندازند که خوب است بگویم این کار از طرف سیدمهدی هاشمی بوده است. یکی از افراد سپاه که از متصدیان این کار غلط بود آمد نزد من و گفت: "مسئول من در سپاه اصرار می‌کند که بگویم از طرف سیدمهدی این کار انجام شده و در مجلس و هیات دولت و محافل دیگر این تهمت را شایع کردند." ملاحظه کنید بی‌تقوایی تا چه حد؟

تبعید آقای سید هادی هاشمی

س: در همان زمان مسئول دفتر حضرتعالی آقای سید هادی هاشمی را بازداشت و مدتی به سمنان تبعید کردند، به نظر حضرتعالی این حرکت در راستای چه هدفی انجام پذیرفت؟

ج: پس از مصاحبه کذایی سیدمهدی هاشمی که ضمناً نام عده‌ای را برده بود و قسمتهایی از آن را در تلویزیون پخش نمودند، داماد من آقای سید هادی هاشمی را نیز بازداشت کردند و پس از مدتی بازجویی از ایشان با گرفتن حکم از مرحوم امام او را به سمنان تبعید کردند و پس از گذشت چندین ماه از تبعید او از طرف دادگاه ویژه برای دادگاه به تهران احضار نمودند و وقتی او برای دیدار ما به قم آمد من او را از برگشت به سمنان منصرف کردم چون می‌دانستم او در مسائل مربوط به سیدمهدی دخالتی نداشته و بیگناه است، تا اینکه شبی آقایان فلاحیان و رازینی آمدند نزد من و گفتند بالاخره پرونده سید هادی مفتوح است و ایشان باید بیاید که پرونده‌اش را رسیدگی کنیم، گفتم بگذارید پرونده مفتوح باشد.

همان طور که گفتم ظاهراً در ذهن آقایان این بود که پس از امام کارها به من محول می‌گردد و باید دفتر و جریان فکری من در اختیار آقایان باشد و تا سید هادی و سید مهدی هستند این موفقیت برای آنها حاصل نمی‌شود، می‌خواستند این دونفر را به هر شکل شده کنار بزنند و بیت مرا هم مانند بیت امام در اختیار بگیرند، و وقتی از در اختیار گرفتن بیت من و تاثیرگذاری در شخص من مایوس شدند به فکر برکناری من افتادند و شروع کردند به جوسازی علیه من نزد امام، و شایعه قرار گرفتن بیت من در اختیار منافقین و باوراندن این موضوع به حضرت امام نیز دروغ شاخداری بود که بر همین اساس جعل شده بود، و گرنه همه می‌دانند که من از همان زمان که در زندان بودم با برخی افراد مربوط به مجاهدین خلق درگیر بودم و این آقای حاج احمد آقا بود که بسیاری از اوقات با آنها سر و کار داشت و گاهی بعضی از آنان را به محضر امام نیز می‌رساند، البته شاید نظر او جذب آنان بوده است ولی بالاخره هیچ وقت بیت من در اختیار آنها نبود، آقایان این قدر منافقین منافقین گفتند که شنونده خیال کند منافقین در

خانه من صف کشیده‌اند و متصدی کارهای بیت من می‌باشند. بالاخره در این جریان‌ات به افراد مختلف خیلی ظلم شد و آن افرادی که این برنامه‌ها را راه انداختند باید پیش خداوند پاسخگوی آن باشند. همین آقای سیدهادی را در زمان شاه پس از شکنجه‌های زیاد به دوازده سال زندان محکوم کردند و مدت‌ها در زندان بود تا اینکه قبل از انقلاب آزاد شد و چقدر به انقلاب خدمت کرد ولی بالاخره مزد خود را گرفت. در این بحرانه‌ها روزی آقای حاج سیداحمدآقا نزد من آمد و حدود سه ساعت نشست و برای راضی کردن من و توجیه کارهای خودشان حرفهایی می‌زد که مورد قبول نبود و بالاخره گفت که خواسته‌های شما از امام و گله‌های شما چیست؟ من مطالبی را گفتم. گفت من فراموش می‌کنم لذا من گفته‌های خود را که به صورت یادداشت و نه به صورت نامه در همان جلسه نوشته بودم به او دادم (پیوست شماره ۱۵۰) ولی در رنجامه یادداشت مزبور را به عنوان نامه بی‌امضا و بی‌تاریخ قلمداد کرده و روی آن معرکه گرفته است.

س: حضرتعالی برای پیشگیری از اعدام سیدمهدی در مورخه ۶۶/۷/۶ نامهای به مرحوم امام خمینی نوشتید، آیا این نامه به دست ایشان رسید؟ چرا این نامه تاثیر نداشت؟

ج: آن وقت که سیدمهدی را احضار کرده بودند ایشان آمد پیش من و قضیه را مطرح کرد، من روی حساب خوشبینی که به آقایان داشتم گفتم مسأله‌ای نیست شما بروید بالاخره اگر اتهامی هست بررسی می‌شود، ایشان تقریباً با دلگرمی به من رفت خودش را معرفی کرد، بعد مادرش و بستگانش از من انتظار داشتند که برای او کاری انجام دهم و مرتباً به من مراجعه می‌کردند، مادرش می‌گفت بچه من به دستور شما رفته و خود را معرفی کرده است و من بچم را از شما می‌خواهم. بعد که حکم اعدام سیدمهدی صادر شد من نامه به امام ننوشتم بلکه چندخط به عنوان یادداشت نوشتم و به آقای سید سراج‌الدین موسوی دادم که به امام و دفتر امام منتقل کند، من در آن یادداشت نوشته بودم که بالاخره سیدمهدی از علاقه‌مندان به شماست و خدماتی به انقلاب کرده است و خود او قاتل نیست و از کشتن او هم چیزی به دست نمی‌آید، اگر بشود مورد عفو قرار بگیرد.

(پیوست شماره ۱۵۱)

بالاخره هرچه بود اینها زحماتی برای انقلاب کشیده بودند، ولی متصدیان این کارها که حتی یک سرفه هم برای انقلاب نکرده بودند حالا سرنوشت مسائل به دستشان افتاده بود. یکی از رفقا می‌گفت پیش از انقلاب ما رفته بودیم ظاهراً خرم‌آباد برای منبر، همین آقای که الان در راس این کارهاست هم برای تبلیغ به آنجا آمده بود ما گاهی از امام چیزهایی نقل می‌کردیم این آقا به ما می‌گفت: "این قدر اینجا خمینی خمینی راه نیندازید ما اینجا آمده‌ایم کاسبی کنیم"، خوب حالا اینها شده بودند انقلابی دوآتشه و طرفدار خط امام، و سیدمهدی شده بود ضدامام و ضدانقلاب و ساواکی. من نمی‌دانم که آن وقت آن یادداشت به دست امام رسید یا نه ولی همین چند وقت پیش من دیدم درمجلسه الشراع (۱) چیزی از قول آقای ری‌شهری چاپ شده بود به این مضمون: "پیش از حکم اعدام سیدمهدی، احمدآقا از دفتر امام به من زنگ زدند که نظر امام این است که سیدمهدی اعدام نشود و به یک جایی تبعید شود، من گفتم باید دستور به خط امام باشد، گفتند بفرستید بگیری و من نفرستادم و سیدمهدی اعدام شد، بعد پیام را خودشان فرستادند ولی جوری وانمود شد که پیش از آنکه این پیام برسد او اعدام شده است." این اعتراف آقای ری‌شهری اگر درست باشد نشان می‌دهد که آن یادداشت به دست امام رسیده و موثر بوده است ولی آقایان بعدنیال اجرای نظر خود بوده‌اند.

جریان اعدام آقای امید نجف آبادی

خوب این اقرار و اعترافها که در زندان و با تهدید انجام می شود چه ارزشی می تواند داشته باشد؟ مرحوم آقای امید را نیز در زندان متهم به اعمال منافی عفت کردند و او را به این اتهام اعدام کردند، آیا آقای امید که سنی از او گذشته بود اهل این مسائل بود؟ نقل می کنند در همان ایام که این مصاحبه ها پخش می شد و این مسائل مطرح بود، مرحوم آیت الله آقای حاج میرزا هاشم آملی (رحمه الله علیه) پدر همین آقایان لاریجانیها به ملاقات مرحوم آیت الله مرعشی نجفی (رحمه الله علیه) گرفته بودند، بعد خادم منزل برای آنها چای آورده بود، سینی چای را گذاشته بود و می خواسته برود مرحوم آیت الله نجفی به شوخی به ایشان گفته بودند نخیر تو هم بیای همین جا بنشین می ترسم اگر تو نباشی بعد بگویند آقای نجفی با آقای آملی فلان عمل را انجام دادند. و بالاخره بر حسب اخبار معتبره و فتاوی بزرگان اقرار و اعتراف در زندان و یا در حال تهدید هیچ ارزش شرعی ندارد، و بخصوص در امور جنسی از پیامبر خدا (ص) نقل شده که شخص مرتکب توبه کند و اصلاً بروز ندهد، و اگر فرضاً اقرار کرد و سپس انکار نمود نسبت به حدی که رجم یا قتل باشد انکار او مسموع است و رجم و قتل اجرا نمی شود. حکم شرع این است ولی متأسفانه شنیده می شود گاهی افراد را به زور وادار به اقرار کرده اند و بر اقرار زوری او ترتیب اثر هم داده اند، و آقای امید را نیز به همین اتهامها و با همین اقرارها اعدام کردند، در صورتی که آن ایام او در زندان بود و بر فرض اقرار، اقرار در آن شرایط اعتبار ندارد و بسیار بعید است آقای امید انکار نکرده باشد، و عجیب اینکه این اتهام در یک واقعه به چند نفر متوجه شد که چون بقیه متعلق به برخی بیوت بودند به مرحوم امام متوسل شدند و فوراً آزاد شدند و امید را اعدام کردند. تعقیب من نسبت به این قبیل امور اولاً به واسطه مراجعه و ابستگان زندانیان و توقعاتشان بود (پیوست شماره ۱۴۴) ثانیاً من می دیدم به نام حمایت از دستورات امام کارهای خلافی را انجام می دهند و من سکوت در برابر ظلم را بزرگترین گناه می دانستم، حالا این قبیل انجام وظیفه را چماق کرده اند علیه من و لا حول و لا قوه الا بالله. البته من با برخی قضاوت های آقای امید در اصفهان و مصادره کردن بعضی اموال توسط او مخالف بودم ولی بازداشت و اعدام او برای این امور نبود و ظاهراً آقای امید هم قربانی قضیه مکفارلین شد.

۱ مجله الشراع، شماره ۷۷۷، مورخه ۱۹۹۷/۴/۲۱ مطابق با ۱۳۷۶/۲/۱

ولایت بر فقیه هدف جوسازیها

س: همان گونه که در جریان هستیید علیه بیت حضرتعالی شدیداً جوسازی شده است، هم در رسجنامه و کتاب خاطرات سیاسی و هم در جاهای دیگر، آیا به نظر حضرتعالی افراد ناصالحی در بیت و دفتر حضرتعالی بودند یا اینکه اهداف دیگری پشت سر این جوسازیها بوده است؟
ج: به قول معروف همه دعواها سر لحاف کهنه ملانصرالدین بود. به هیچ وجه من نمی خواهم بگویم افرادی که در بیت من بودند ملک و معصوم بودند، در خانه ما باز بود و همه افراد رفت و آمد می کردند. اما افرادی که منافق باشند یا با خارج مربوط باشند یا افراد ناجور و وابسته ای باشند در بیت من نبودند، حتی قضیه سید مهدی هاشمی هم بهانه بود، از همان اول هدف اصلی من بودم و همه اینها زمین برای برکناری من بود، در صورتی که مرحوم امام اگر دوستانه به من می گفتند شما کنار بروید من می رفتم و مشغول درس و بحث خود می شدم ولی کسانی که طراح و پشت صحنه این قضیه بودند

بنایشان بر تخریب و شکستن حیثیت من بود، و گرنه هیچ‌گاه بیت من در اختیار منافقین نبود، برعکس در بیت مرحوم امام مسائلی پیش آمده بود، افرادی را می‌گفتند در آنجا نفوذ کرده‌اند و روی دستگاہها وسایلی را گذاشته بودند و گزارشهایی را به خارج فرستاده‌اند، منتها نگذاشتند سروصدایش بلند شود. اینها با این سروصداها و جوسازیها می‌خواستند افرادی را در بیت من بگذارند و به وسیله آنها مرا کنترل کنند، اینها برای بعد از امام به دنبال "ولایت بر فقیه" بودند نه به دنبال "ولایت فقیه"، من این مطلب را صریحا در نامه صفحهای مورخه ۱۳۶۵/۷/۱۷ (پیوست شماره ۱۴۳) به مرحوم امام نوشتم که آقایانی که مدتهاست در پشت این صحنه هستند و متاسفانه آخر الامر از عنوان حضرتعالی خرج کرده‌اند، بدانند که اگر سیدمهدی هاشمی را پیش من تکمکه کنند من خودم را به کسی نمی‌فروشم و استقلال فکری و ارادی خود را حفظ می‌کنم و خانه من فعلا که منشا اثری نیستم قیم لازم ندارد.

اصلا این همه آقایان علما در قم و جاهای دیگر دارای بیوت بوده و هستند و هر کدام مطابق سلیقه خود اعضای دفتر خود را انتخاب می‌نمایند، و هیچ‌گاه معمول نبوده کسی نسبت به اعضای دفتر دیگری علنا نظر بدهد و امر و نهی کند و در این رابطه افشاگری نماید، این کار را می‌گویند تصرف در امور دیگران با هتک حیثیت آنان، اگر جایی لازم باشد باید دوستانه به خود طرف تذکر دهند.

ملاقات آقای سیدهادی هاشمی با مرحوم امام

س: با اینکه می‌گویند حضرت امام نسبت به افراد بیت و دفتر جنابعالی حساس بوده‌اند شنیده شد که پس از جریان سیدمهدی، مرحوم امام به آقای سیدهادی هاشمی سفارش بیت شما را کرده‌اند، مستدعی است این موضوع را بیان فرمایید.

ج: به دعوت آقای حاج سیداحمد خمینی در تاریخ ۲۷/۷/۶۷ آقای سیدهادی هاشمی با مرحوم امام ملاقات می‌کند و معظم له پس از تعارفات متداوله و استفسار از حال من و ابلاغ سلام، مطالبی را می‌فرمایند که من آن را عینا از بولتن کمیته انقلاب اسلامی که گزارش این دیدار را نقل کرده بود می‌خوانم. ایشان می‌فرمایند:

"ایشان انشا الله از مراجع بزرگ می‌شوند و از آنجا که امروز قدرت تدریس هم دارند مفید فایده هستند، روی این جهت آقای منتظری برای مرجعیت باید حفظ شوند و صدمه‌ای به ایشان وارد نشود، من احساس می‌کنم دستهایی در غیر معممین نظیر نهضت آزادی و بیشتر در معممین هست که می‌خواهند مرجعیت آقای منتظری صدمه بخورد و ایشان ملکوک شوند و بساید گذاشت اینها چنین کاری نکنند. در بین معممین افرادی هستند که حسادت می‌ورزند و روی آقای منتظری و مرجعیت ایشان حساسیت دارند. شما در بیت آقای منتظری هستید بساید نگذارید این‌گونه افراد به مرجعیت ایشان صدمه‌ای بزنند و موجب ناراحتی بشوند چرا که شکی نیست این‌گونه افراد به آینده ایشان ضربه می‌زنند." (۱) البته آقای آسیدهادی می‌گفت: "امام در این ملاقات تعبیر بالاتری به کار برده بودند که من دیدم ممکن است به برخی از مراجع بزرگ برخورد کند و برای همین بعد از ملاقات به احمد آقا گفتم اگر به این صورت منتشر کنید مراجع دیگر از امام ناراحت می‌شوند، و احمد آقا هم قدری لحن آن را تغییر داد و به صورت فعلی آن را منتشر کرد"، هر چند من نمی‌دانم چه گزارشهایی به امام رسیده بود که ایشان فکر می‌کردند برخی آقایان نهضت آزادی مثلا با مرجعیت من مخالف هستند و در این ملاقات به آن اشاره داشتند.

نکته‌ای که قابل توجه است اینکه ملاقات آقاهادی با امام در اواخر مهرماه ۶۷ انجام شده، یعنی مدت‌ها بعد از قضیه سیدمهدی و اعدام او و حتی بعد از جریان اعدام زندانیان که موجب اعتراض شدید من شده بود، حالا در این دوسه ماه آخر چه مسائلی پیش آمده بود و چه گزارشهایی به ایشان داده بودند که ذهن امام را ملوکوک کرده و ایشان را عصبانی کرده بود و زمینه شد برای نامه ۶۸/۱/۶، من نمی‌دانم.

۱ بولتن خبری کمیته انقلاب اسلامی، شماره ۵۵، تاریخ انتشار ۱۳۶۷/۸/۸

اتهام حمایت از منافقین و لیبرالها

س: مساله دیگری که به شما نسبت داده شده این است که شما از منافقین و لیبرالها حمایت می‌کرده‌اید، اصولاً مبنای این نسبت چیست؟ آیا حضرتعالی موضعگیری خاصی داشتید که اینها چنین نسبتی را به شما داده‌اند؟

ج: بعد از جریان مرصاد نامه‌ای از امام گرفته بودند که منافقین سرموضع را در زندانها اعدام کنند و پس از تعطیل کردن ملاقاتهای زندانیان به‌طور کلی با این نامه چنانکه نقل شد حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را تردید از من است اعدام کردند، من راجع به این موضوع دوتا نامه به امام نوشتم که ظاهراً همینها زمینه این اتهام شده است. من همیشه زندانبانها و مسئولین زندان را از برخورد غیر اسلامی با زندانیان برحذر می‌داشتم، من به زندانها نماینده می‌فرستادم که زندانها رابازرسی کنند که اخلاق اسلامی در آنها رعایت شود و به زندانیان ظلم نشود و حقوق آنها پایمال نگردد، درست است که یک کسی زندانی ماشده ولی نباید به او ظلم بشود هر چند به قول آقایان از منافقین باشد، آقایان انصاری نجف‌آبادی و محمدی یزدی مدت‌ها نماینده من در زندانها بودند و به شکایات زندانیان رسیدگی می‌کردند، خلاصه من با تندروها مخالف بودم نسبت به هر کسی که می‌خواست باشد، حتی تعبیر به "منافق" هم صحیح نیست. این حدیث در کتاب جهاد وسائل الشیعه است: "ان علیاً (ع) لم یکن یکنسب احدا من اهل حربه الی الشرک ولا الی النفاق و لکنه کان یقول: هم اخواننا بغوا علینا" ("۱"): حضرت علی (ع) هیچیک از کسانی را که با او می‌جنگیده‌اند به شرک و نفاق متهم نمی‌کرد بلکه می‌فرمود: اینان برادران ما هستند که بر ما طغیان کرده‌اند، حالا ما با اندک چیزی افراد را به انواع برجسبها متهم می‌کنیم.

درباره حمایت از نهضت آزادی هم یک روز خود این آقایان از امثال آقای مهندس بازرگان تعریف و تمجید می‌کنند و آنها را تا عرش بالامی‌برند و امام می‌گوید هر کسی با آنها مخالفت کند از ولایت خدا دور است، یک روز هم به این شکل برخوردهای ظالمانه می‌کنند که در مجلات و روزنامه‌های خودشان علیه آنها مرتب چیز بنویسند، من با این افراط و تفریطها مخالف بودم، همین نهضت آزادی خیلی افراد متدینی در بین آنها هستند، خود امام یکروز به من گفتند که من می‌شناسم خیلی افراد متدین در بین اینها هست. مثلاً همین آقای مهندس بازرگان واقعا آدم مستعبد و متدینی بودند، ما یک وقت در یک جلسهای در حسینیه ارشاد ناهار دعوت داشتیم، ده بیست نفر بودیم، مرحوم شهید مطهری هم بود، اول ظهر که شد دیدیم آقای مهندس بازرگان نیست، بعد دیدیم در یک گوشهای سجاده‌اش را انداخته دارد نمازش را می‌خواند، آقای مطهری گفت برای ما آخوندها همین ننگ بس که ایشان مهندس است اول وقت نمازش را می‌خواند و ما اینسجانشته‌ایم داریم حرف

می‌زنیم. خوب در بین اینها از این افراد بسیار هستند و به این شکل هم نیستند که حالا چشم‌پسته حرف یکی را قبول کنند، بالاخره خودشان فکر و نظر دارند، و باید با منطق صحیح با آنها گفتگو کرد یا اگر در مواردی حرف آنان صحیح است باید پذیرفت، متأسفانه در این اواخر یک برنامه به نام "هویت تنظیم کردند و در تلویزیون با آبروی بسیاری از بندگان خدا بازی کردند، در صورتی که آبروی مسلمان همچون مال و جان او محترم است، و هتک او از گناهان بزرگ است. بالاخره من با این شکل افراط و تفریطها که با این قبیل افراد می‌شد مخالف بودم و نظرم هم این بود که به حیثیت انقلاب و شخص امام خدشهای وارد نشود. من یک بار به احمد آقا هم این مطلب را گفتم که شما حالای امام را نگاه می‌کنید من می‌خواهم تا پنجاه سال تا صد سال دیگر هیچ سوژه‌ای نسبت به امام نباشد، برای اینکه یک چنین چهره‌ای که در موقعیت مرجعیت آمده است و یک انقلاب به این عظیمی را رهبری کرده است نباید در اذهان ملکوک شود، در آخرین ملاقاتم هم من به امام گفتم: "حضرتعالی با آن چهره ملکوتی و نورانیتهای که وارد کشور شدید و همه طبقات نسبت به شما علاقه داشتند ما دوست داریم همان چهره برای شما باقی بماند و کارهای خلاف به شما نسبت داده نشود، در زمان پیغمبر (ص) امیرالمومنین (ع) نیز بسا خلافهایی انجام می‌شده ولی بدون اطلاع آنان و هیچ وقت به آنان نسبت داده نمی‌شد، ولی الان در زندانها با زندانیان با خشونت برخورد می‌کنند و می‌گویند نظر امام این است."

۱ وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، باب ۲۶ از ابواب "جهاد العدو و ما یناسبه"، حدیث ۱۰

تاکید بر پرهیز از اعدام زنان و دختران محارب

س: در نشریات منافقین خارج از کشور نوشته‌اند که حضرتعالی فتوا داده‌اید که دختران محکوم به اعدام منافقین را قبل از اجرای حکم صیغه‌کنند و بعد حکم را در مورد آنان اجرا کنند، بفرمایید منشا این نسبت دروغ چه بوده است؟

ج: این قضیه نظیر آن قضیه است که کسی در مقام داستان‌سرایی گفت: "امامزاده یعقوب را در شهر مصر در بالای منار شغالی درید"، یک‌کشونده به او گفت: "امامزاده نبوده پیغمبرزاده بوده، یعقوب نبوده یوسف بوده، مصر نبوده کنعان بوده، منار نبوده چاه بوده، شغال نبوده گرگ بوده و تازه اصل قضیه هم دروغ بوده" حالا داستان از این قرار است، تمام تلاش من بر این بود که زنان و دختران را اعدام نکنند، چون در آن وقت بسیاری از کسانی که در ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر می‌شدند دختر بودند و اینها را به عنوان محارب اعدام می‌کردند، من یکروز به امام عرض کردم: "آقا همین طور که در فتاوی فقها آمده که مرتد زن اعدام نمی‌شود در مورد محارب هم بعضی از فقها گفته‌اند که محارب زن نباید اعدام شود و این مساله در بین فقها خلافتی است، بلکه اگر قاتل باشد حکم قاتل اعدام است چه مرد باشد و چه زن فرقی نمی‌کند، ولی در مورد غیر قتل، در محارب و مرتد زن به این شکل نیست، شما دستور بدهید که این دختران را اعدام نکنند، اینها معمولاً فریب خورده‌اند، یک‌اعلامیه به آنها داده‌اند خوانده‌اند، شعارهای تندی یاد آنها داده‌اند و اینها هم که اکثراً اهل تشخیص نیستند، تحت‌تاثیر قرار گرفته‌اند، مدتی زندان به اینها بدهند بلکه مستوجه اشتباهات خود بشوند و بعد آزاد شوند." امام فرمودند: "خوب به آقایان بگویید دختران را اعدام نکنند." من هم از قول امام به مسئولین تشکیلات قضایی، به مسئولین اوین و جاهای دیگر گفتم دختران منافقین را اعدام نکنید، به قضات هم گفتم دیگر حق ندارید برای دختران حکم اعدام بنویسید، این حرفی بود که من گفتم، بعد آمدند این طرف

و آن طرف این‌طور وانمود کردند که فلانی گفته دخترها را اعدام نکنید اول آنها را صیغه کنید بعد اعدام کنید در خارج از کشور هم منافقین این را دست گرفته بودند، اصل جریان همین بود که من عرض کردم. ما تلاش داشتیم که زنان و دختران غیر از آنان که مرتکب قتل شده‌اند اعدام نشوند، من در همان زمان هم این دروغ تبلیغاتی مجاهدین خلق را تکذیب کردم، اما خوب آنها به تایید یا تکذیب من کاری نداشتند، حرف خودشان را می‌خواستند بزنند، و بالاخره نظر من این بود که زنان اعدام نشوند و چون نوعاً در رابطه با مجاهدین دختران در زندان بودند تعبیر به دختران کردم، ولی شیاطین کلام مرا تحریف کردند.

اعتراض به اعدام‌های بی‌رویه

س: حضرت‌عالی گویا نامه‌ای به امام خمینی (رضوان‌الله‌علیه) در ارتباط با اعدام منافقین در زندانها پس از حمله منافقین به جمهوری اسلامی ایران در عملیات مرصاد فروغ جاویدان نوشتید، در این ارتباط بفرمایید که قضایا چگونه بود و چه ضرورتی ایجاب می‌کرد که این نامه را بنویسید؟

ج: بله همان‌گونه که فرمودید پس از اینکه مجاهدین خلق با پشتیبانی عراق به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کردند عملیات مرصاد انجام گرفت و تعدادی از آنها در درگیری کشته شدند، تعدادی هم اسیر شدند که لابد محاکمه شدند و صحبت ما در مورد آنها نیست، اما آنچه باعث شد من آن نامه را بنویسم این بود که در همان زمان بعضی تصمیم گرفتند که یکباره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آنها راحت شوند، به همین خاطر نامه‌ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندانها هستند طبق تشخیص دادستان و قاضی و نماینده اطلاعات هر منطقه، با رای اکثریت آنان اگر تشخیص دادند که آنها سرموضع هستند اعدام شوند، یعنی این سه نفر اگر دونفر از آنها نظرشان این بود که فلان فرد سرموضع است ولو اینکه به یکسال یا دو سال یا پنج سال یا بیشتر محکوم شده باید اعدام می‌شد، این نامه منسوب به امام تاریخ ندارد، اما این نامه روز پنجشنبه نوشته شده بود، روز شنبه توسط یکی از قضات به دست من رسید و آن قاضی بسیار ناراحت بود، من نامه را مطالعه کردم خیلی نامه تندی بود که در عکس‌العمل عملیات مجاهدین خلق در مرصاد نوشته شده بود و شنیده شد که به خط حاج احمد آقا است، البته چون این نامه برای همه قضات فرستاده شده بود اشکال ندارد که برای شما هم بخوانم تا واقعیت قضایا آن‌گونه که اتفاق افتاده روشن شود، متن این نامه به این شکل است (پیوست شماره ۱۵۲)

بعد من به آیت‌الله موسوی اردبیلی که آن زمان رئیس شورای عالی قضایی بودند پیغام دادم: "مگر قاضیهای شما اینها را به پنج یا ده سال زندان محکوم نکرده‌اند مگر شما مسئول نبودید آن وقت تلفنی به احمد آقا می‌گویی که اینها را مثلاً در کاشان اعدام کنند یا در اصفهان؟ شما خودت می‌رفتی با امام صحبت می‌کردی که کسی که مثلاً مدتی در زندان است و به پنج سال زندان محکوم شده و روحش هم از عملیات منافقین خبردار نبوده چطور ما او را اعدام کنیم؟ مگر اینکه جرم تازه‌ای مرتکب شده باشد که بر اساس آن جرم او را محاکمه کنیم."

بالاخره مدتی ملاقاتهای زندانیان را تعطیل کردند و برحسب گفته متصدیان با استناد به این نامه حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر زندانی تردید از من است از زن و مرد را در کشور اعدام کردند، حتی افرادی که نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، طرف رامی آوردند به او می‌گفتند

بگو غلط کردم، او هم به شخصیتش برمی خورد نمی گفت، می گفتند پس تو سر موضوع هستی و او را اعدام می کردند در همین قم یکی از مسئولین قضایی آمد پیش من و از مسئول اطلاعات قم گله می کرد که می گوید تندتند اینها را بکشیم از شرشان راحت شویم، من می گویم آخر پرونده های اینها را بررسی کنیم یک تجدیدنظری در حکم اینها بکنیم، می گوید حکم اینها را امام صادر کرده ما فقط باید تشخیص موضوع بدهیم، به بعضی افراد می گویند تو سر موضوعی؟ او هم نمی داند که قضیه از چه قرار است می گوید بله، فوری او را می برند اعدام می کنند.

بالاخره من احساس کردم که این شیوه درستی نیست تصمیم گرفتم یک نامه به امام بنویسم، اتفاقاً آقای آسیدهادی هاشمی و آقای قاضی خرم آبادی اینجا بودند با آنها مشورت کردم، گفتند این کار را نکنید چون امام از دست منافقین پس از جریان مرصاد عصبانی هستند و اگر شما یک چیزی بنویسید ایشان ناراحت می شوند، آنها بلند شدند رفتند ولی من همین طور ناراحت بودم، نماز ظهر و عصر را خواندم، فکرمی کردم که بالاخره به من می گویند قائم مقام رهبری، من در این انقلاب سهیم بوده ام، اگر یک نفر بی گناه در این جمهوری اسلامی کشته شود من هم مسئولم، بالاخره با قرآن مجید استخاره کردم این آیه شریفه آمد: "و هدوا الی الطیب من القول و هدوا الی صراط الحمید" (۱۱): "به گفتار نیکو هدایت شدند و هدایت شدند به راه پسندیده"، پس از این بود که نشستیم این نامه را نوشتیم. (پیوست شماره ۱۵۳)

۱ - سوره حج (۲۲)، آیه ۲۴

و منظور من از زنان بچه دار زنان آبستن نبود که احمدآقا در رنجنامه اش سوژه و معرکه علیه من گرفته بلکه منظور زنانی بود که دارای چندبچه بودند و با کشتن آنها بچه های آنها بی سرپرست می شدند، و بالاخره این نامه را نوشتم و دو نسخه از آن فتوکپی گرفتم، نسخه اصل را فرستادم برای امام و یک نسخه را هم برای شورای عالی قضایی، چون شورای عالی قضایی مسئولیت این قضیه را به عهده داشت و می بایست می رفتند با امام صحبت می کردند، بعد که نامه ها را فرستادم به آقای سیدهادی تلفن زدم و گفتم: "من نامه ای نوشتم و خدمت امام فرستادم، شما به آقای محمدعلی انصاری در دفتر امام تلفن بزنید که آن نامه را بگیرند بدهند خدمت امام"، ایشان گفت: "مگر بنا نشد شما چیزی ننویسید؟" گفتم: "بالاخره من نوشتم و فرستادم." حالا اینکه می گویند بیت ایشان بخصوص آقای سیدهادی در این قضیه نقش داشته حرف بی اساسی است چون بیت من با نامه نوشتن من مخالف هم بودند.

چند روز بعد هم یکی از قضات خوزستان به نام حجه الاسلام آقای محمدحسین احمدی پسر آیت الله آقای آشیخ علی اصغر احمدی شاهرودی آمد پیش من خیلی ناراحت بود می گفت: "در آنجا تندی داشتند دارند اعدام می کنند، به یک شکلی نظر اکثریت درست می کنند، خوب تشخیص نمی دهند، اینها از عملیات منافقین ناراحت هستند و افتاده اند به جان زندانیان"، من عین مطالب ایشان را نیز در نامه ای بدین شکل برای امام منعکس کردم. (پیوست شماره ۱۵۴)

این نامه دوم من راجع به این موضوع بود، بعد من دیدم آنها دارند کارشان را ادامه می دهند، اول محرم شد من آقای نیری که قاضی شرع اوینو آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم الان محرم است حداقل در محرم از اعدامها

دست نگه دارید، آقای نیری گفت: "ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده‌ایم، دوستان را هم به‌عنوان سرموضع از بقیه جدا کرده‌ایم کلک اینها را هم بکنیم بعد هر چه بفرمایید و ... من بسیار ناراحت شدم و رئوس مطالبی را که یادداشت کرده بودم در این جلسه با آنها صحبت کردم و بعد یک نسخه از آن را به آنها دادم که برای شما می‌خوانم، و این همان چیزهایی است که حاج احمد آقا در رنجنامه روی قسمتهایی از آن معرکه گرفته است، در صورتی که این نامه نیست بلکه یادداشت است. (پیوست شماره ۱۵۵)

حاج احمد آقا در رنجنامه روی بند دهم خیلی معرکه گرفته که چرا گفته‌ای کار منافقین یک نحو منسطق است، در صورتی که کسانی که فریبشعارهای منافقین را خورده‌اند و فرضاً چند اعلامیه پخش کرده‌اند با کسانی که در عملیات مرصاد شرکت داشتند فرق دارند، و اصل آن هم یادداشت است نه نامه رسمی.

بالاخره این مطالب را من برایشان خواندم بعد یک نسخه از آن را هم به آنها دادم و شفاهی به آنها گفتم: "الان دهه محرم است، یک مقدار دست نگه دارید"، بعد به آنها گفتم: "اگر امام هم اصرار دارند شما یک عده از آنها را که در زندان شیطنت می‌کنند و تبلیغ و فعالیت دارند مجدداً با روش صحیح بازجویی کنید و آنها را درست محاکمه کنید و پس از محاکمه اگر محکوم به اعدام شدند اعدامشان کنید، در این صورت لااقل کسی نمی‌گوید کسی را که به پنج سال زندان محکوم شده است جمهوری اسلامی اعدام کرده است"، و طبیعی بود که این مسائل به آقای‌ری شهری و احمد آقا منتقل می‌شد و آنها از این برخوردها و بازخواستهای من ناراحت بودند. بالاخره در آن جریان طبق گزارشهایی که به من دادند حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را اعدام کردند.

یادم هست آقای اسلامی که دادستان انقلاب فارس بود یک پرونده‌ای را آورده بود پیش من مربوط به دختری که می‌خواستند او را اعدام کنند، می‌گفت من با اعدام او مخالف بودم اما با اکثریت آرا او را اعدام کردند، در این پرونده دختر قبل از اعدامش وصیت کرده بود و خطاب به پدر و مادرش گفته بود: طوری نیست این پیش آمده‌ها هست شما نسبت به انقلاب بدبین نباشید قرآن و نهج‌البلاغه را بخوانید و...، که خود آقای اسلامی از اعدام شدن او خیلی متأثر بود. حجه‌الاسلام آقای حسینعلی انصاری که نماینده من در زندانها بود می‌گفت شش یا هفت برادر بودند که اینها نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، خیلی هم متعبد بودند، می‌گفتند ما با منافقین هم مخالف شده‌ایم، اما به اینها می‌گویند باید مصاحبه کنید، اینها می‌گویند ما حاضر نیستیم مصاحبه کنیم ما حاضریم چیزی بنویسیم ولی مصاحبه تلویزیونی نمی‌کنیم این برای ما شکست است، و اینها را به این بهانه گفتند که سرموضع هستند و پنج یا شش نفر آنان را اعدام کردند و فقط یک نفر از آنان را که فلج شده بود باقی گذاشتند، به این شکل کار می‌شد. بالاخره این جریان گذشت بعد از مدتی یک نامه دیگری از امام گرفتند برای افراد غیر مذهبی که در زندان بودند، در آن زمان حدود پانصد نفر غیر مذهبی و کمونیست در زندان بودند، هدف آنها این بود که با این نامه کلک آنها را هم بکنند و به اصطلاح از شرشان راحت بشوند، اتفاقاً این نامه به دست آقای خامنه‌ای رسیده بود، آن زمان ایشان رئیس جمهور بود، به دنبال مراجعه خانواده‌های آنان ایشان با متصدیان صحبت کرده بود که این چه کاری است که می‌خواهید بکنید دست نگه دارید، بعد ایشان آمد قم پیش من با عصبانیت گفت: "از امام یک چنین نامه‌ای گرفتند و می‌خواهند اینها را تندتند اعدام کنند"، گفتم: "چطور شما الان برای کمونیستها به این فکر افتاده‌اید؟ چرا راجع به

نامه‌ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟ ”گفتند: ”مگر امام برای مذهبها هم چیزی نوشته؟ ”گفتم: ”پس شما کجای قضیه هستید، دو روز بعد از نوشتن آن نامه به دست من رسید و این همه مسائل گذشته است، شما که رئیس جمهور این مملکت هستید چطور خبرنگارید؟ ” حالا من نمی‌دانم ایشان آیا واقعا خبر نداشت یا پیش من این صحبتها را می‌کرد.

س: پس در واقع هدف شما از این برخوردها و نوشتن این نامه‌ها یک اقدام انسانی و نوعی مصلحت بینی برای نظام و انقلاب و بیان یک حکم شرعی بوده است.

ج: بله، دقیقا همین طور است، هدف من دفاع از مجاهدین خلق نبود، هدف من پایداری بر ارزشهایی بود که خودمان آنها را قبول داشتیم و نباید حب و بغضها باعث خدشه‌دار شدن آنها می‌شد، هدف من محفوظ ماندن شخصیت امام و چهره ولایت فقیه بود که نباید به نام آن بعضی کارها انجام می‌شد، مجرد هواداری از مجاهدین شرعا مجوز اعدام نیست و در جمهوری اسلامی حقوق همه طبقات باید حفظ شود.

نکته دیگری را که من همین جا می‌خواهم عرض کنم این است که چه کسی باعث شد که این نامه من (نامه مسورخه ۶۷/۵/۹) به دست رادیویی بی‌سی برسد و حدودا پس از هشت ماه از گذشتن قضیه، در ایام عید نوروز یعنی شب پنجم عید یک روز قبل از نامه ۶۸/۱/۶، از بی‌بی‌سی پخش شود بدون اینکه هیچ توضیحی راجع به کل جریان داده شود و جو احساسات را به عنوان دفاع فلانی از منافقین بالا ببرد و زمین‌نوشتن نامه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام را فراهم نماید، با اینکه من آن نامه را فقط برای امام و شورای عالی قضایی فرستاده بودم و در این مدت آن را به احدی نداده بودم، البته بعضی آن نامه را در همان زمانها در دانشگاه تهران در دست آقای سید حمید روحانی دیده بودند من حدس می‌زنم دستهایی در کار بوده که زمینه را برای نتیجه‌گیری نهایی آماده می‌کرده است.

(پیوست شماره ۱۵۶)

بالاخره آقای شیخ محمدحسین احمدی به جماران رفت ولی موفق به زیارت امام نشد و لذا مطالب خود را به صورت نامه‌ای به امام نوشت و به احمد آقا سپرد که به اطلاع امام برساند و البته حسب قرائن چه بسا مانند خیلی دیگر از نامه‌ها به امام نرسیده باشد. بعد از چندی که قضایای برکناری پیش آمد و رنجامه احمد آقا منتشر شد مانند بقیه موارد مندرج در آن مطلبی سراپا کذب هم در مسورد ملاقات آقای احمدی آورده بود که ایشان علیرغم شرایط بد آن موقع تکذیبهای خطاب به احمد آقا نوشت و بالصراحه حرفهای او را رد کرد. (پیوستهای شماره ۱۵۷ و ۱۵۸)

س: اصولا چرا حضرتعالی به مرحوم امام نامه می‌نوشتید و چه انگیزه‌ای از این کار داشتید؟
ج: افراد زیادی از من این سوال را کرده‌اند، بالاخره در ایران ما انقلابی به نام اسلام و به منظور پیاده‌شدن عدالت و جلوگیری از ظلم و تعدیات ترخ داده بود، و هر چند ایشان رهبر انقلاب بودند ولی انقلاب همگانی بود و من هم به سهم خود در آن نقش داشتم و نسبت به هر کار خلاقی که انجام می‌شد تا اندازه‌ای خود را مسئول می‌دانستم، و بخصوص مردم مرا از طرفداران نزدیک به معظم‌له می‌دانستند و انتظار داشتند در مقابل کارهای خلاف یا اشتباه ساکت نباشم، به علاوه امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از کارهای خلاف بر همه واجب است، مرحوم امام هم که علم غیب نداشتند و چه بسا در ارگانها و ادارات و بخصوص در زندانها و بازجوییها کارهای خلاف و تندروها انجام می‌شد،

و هم‌اینها به حساب اسلام و نظام گذاشته می‌شد، تماس تلفنی هم با مرحوم امام میسر نبود و رفتن خدمت ایشان هم با بعد و فاصله مکانی مشکل بود، لذا ناچار بودم برای انجام وظیفه شرعی به وسیله نامه نظرم را به ایشان منتقل کنم و گاه پس از گذشت چندماه حضورا نیز مطالبی را یادآور می‌شدم، و اما مخالفت عده‌ای نسبت به این تذکرات یا برای این بوده که خودشان یا دوستانشان زیر سؤال می‌رفتند، و یا می‌گفتند مرحوم امام ناراحت می‌شوند، و یا خیال می‌کردند تذکر به ایشان اعتراض به ایشان و زیر سؤال بردن ایشان تلقی می‌شود.

آقای سیدهادی هاشمی در آن اواخر که حاج سیداحمد خمینی به گفته خودش مشغول نوشتن رنجامه بوده با او ملاقاتی داشته که او به آقای سیدهادی اصرار می‌کند که آقای منتظری را وادار کن به امام بنویسد: "همه نامه‌هایی که از من به شما نوشته شده جعلی است و دیگران به اسم من نوشته‌اند" در صورتی که توجه دارید که تذکر دادن به رهبر جامعه به منظور رفع مشکلات و جلوگیری از خطاها، زیر سؤال بردن ایشان نیست و وجهی ندارد که اطرافیان ایشان ناراحت شوند، بلکه طبیعا باید خوشحال هم می‌شدند. پیغمبر اکرم (ص) در مسائل سیاسی و اجتماعی می‌فرمودند: "اشیروا علی" و خداوند هم دستور می‌دهد: "و شاورهم فی الامر" و اصل انتقاد و تذکر دادن در زمان پیامبر (ص) (و امیرالمومنین (ع) و همچنین در زمان شیخین امر معمول و مستداولی بود، و بالاخره من از معظّم له دور و آقایان هم هر چه می‌خواستند به ایشان القا می‌کردند، انشا الله قصد خیر داشته‌اند. و الی الله اشکو و هو حسبی و نعم الوکیل، من از انجام وظیفه شرعی خوشحالم و هیچگاه طالب مقامی نبوده‌ام تا به خاطر فقدان آن ناراحت باشم.

س: در همین ارتباط نظر عده‌ای این است که در آن زمان که رهبری انقلاب و کشور به دست مرحوم امام (قدس سره) بود چه ضرورتی داشت که شما با سخنرانی یا نوشتن نامه‌های انتقاد آمیز و گاهی تند زمینه‌هایی را برای بدخواهان و فتنه‌انگیزان فراهم کنید، آیا بهتر نبود که حضرتعالی سکوت می‌کردید و هر وقت که مسئولیت انقلاب و کشور به دوش شما قرار می‌گرفت شما دیدگاه‌ها و نظرات خود را ابراز و اجرایی فرمودید تا از این حوادثی که پیش آمد و ضربه آن به کل نیروهای انقلاب و مردم خورد جلوگیری می‌شد؟

ج: همان‌گونه که عرض کردم در یک کشور تنها یک نفر مسئول نیست و همه کارها را هم یک نفر انجام نمی‌دهد و نمی‌تواند هم انجام بدهد تمام وزارتخانه‌ها و نمایندگان مجلس و استانداران و فرمانداران و دیگر نیروهای موثر هستند که یک کشور را اداره می‌کنند. مرحوم امام هم در این اواخر بشدت بیمار بودند و کمتر با بیرون ارتباط داشتند، در این اواخر آن قدر که به من مراجعه می‌شد و مشکلات و نارسایی‌ها مطرح می‌شد شاید یک‌دهم آن هم خدمت امام مطرح نمی‌شد. ایشان هم که خبر نداشتند که در کشور چه می‌گذرد، بالاخره یک کسی باید ایشان را در جریان می‌گذاشت، احمدآقا و دیگران هم از باب اینکه مراعات حال ایشان را می‌کردند و نمی‌خواستند که ایشان ناراحت بشوند خیلی از مسائل را به ایشان نمی‌گفتند. من هم از باب اینکه افراد مختلف به من مراجعه می‌کردند و بسا من می‌توانستم از خیلی از نارسایی‌ها جلوگیری کنم خودم را موظف به اقدام می‌دیدم، من گاهی فکر می‌کنم که نکنند وظیفه‌ام بیشتر از اینها هم بوده است و من عمل نکرده‌ام. در حکومت اسلامی افرادی که از مسائل آگاهی دارند وظیفه دارند که نظرات خود را به حاکم اسلامی منعکس کنند، نارسایی‌ها را به او بگویند در عین حال دست و بازوی او هم باشند.

از همین آقای آشتیانی که امام جمعه آشتیان است نقل شد که گفته‌اند یک وقت من از بس مشکلات را دیدم بلند شدم رفتم دفتر امام که این مسائل و مشکلات را برای ایشان مطرح کنم، بعد هنگامی که به دفتر امام رفتم یکی از آقایان دفتر امام به من گفتند شما خدمت امام می‌روید ملاحظه حال امام را بکنید و یک چیزهایی بگویید که ایشان خوشحال شوند مبادا یک چیزهایی بگویی که ایشان ناراحت بشوند، اگر هم امام از شما چیزی پرسید، بگویید الحمدلله اوضاع خیلی خوب است و مردم دعا گو هستند و راضی‌اند و مشکلی وجود ندارد و...، ایشان گفته بود من اصلاً بلند شده‌ام اینجا آمده‌ام که مشکلات را بگویم، بعد بدون اینکه چیزی بگویم برگشته بود، اوضاع به این شکل بود. شاید تنها کسی که جرات می‌کرد بعضی از مشکلات و نارسایی‌ها را به امام بگوید من بودم، من از همان اول هم اگر چیزی به نظر می‌آمد به طور صریح مطرح می‌کردم، برخورد من با آیت‌الله بروجردی هم به این شکل بود، من با آیت‌الله بروجردی هم به طور صریح صحبت می‌کردم مردم با پیغمبر اکرم (ص) و بسا امیرالمومنین (ع) هم صریح حرفشان را می‌زدند، چرا ما باید یک جوی ایجاد کنیم که اگر کسی اشکال و ایرادی به نظرش رسید نتواند حرفهایش را بزند؟ من این را وظیفه خود می‌دانستم، به نظر من آنها که در برابر نابسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌ها سکوت می‌کنند گناهکارند نه آنها که از راههای صحیح و برای خیرخواهی حرفشان را می‌زنند.

س: البته الان که قضیه گذشته است، ولی اگر همان وقت حضرتعالی به جای نامه نوشتن با امام (ره) حضوری ملاقات می‌کردید یا با تماس با مسئولین قضیه را پیگیری می‌کردید بهتر نبود؟
ج: البته همان وقت من به آقای موسوی اردبیلی پیغام دادم که جریان آن را پیش از این گفتم، بعضی مسئولین جرات نمی‌کردند با امام حرفی بزنند می‌آمدند به من متوسل می‌شدند، صحبت حضوری هم در آن وقت میسر نبود و فایده‌ای هم نداشت چون بعد از عملیات مرصاد جو خیلی داغ و تند بود، البته الان دیگر اگر و مگرها بی‌فایده است.

س: سؤال دیگری که در بسیاری از اذهان وجود دارد این است که این نامه منسوب به حضرت امام در ارتباط با اعدامها آیا واقعا از سوی ایشان صادر شده است و به خط خود ایشان می‌باشد یا اینکه این نامه هم همچون برخی دیگر از نامه‌هایی است که در اواخر عمر امام به نام ایشان منتشر شده و در صحت انتساب آن به معظم‌له تردید شده است؟ و بر فرض اینکه این نامه از سوی ایشان صادر شده باشد به نظر جنابعالی چه گزارشها و زمینه‌هایی باعث صدور این نامه گردید؟

ج: واقع امر این است که با توجه به شناختی که من از مرحوم امام دارم و سالهای زیاد با ایشان معاشر بوده‌ام به هیچ وجه نمی‌توانم قاطعانه بگویم که این نامه از ایشان است، من سالها با ایشان محشور بوده‌ام و ایشان فردی باتقوا و عارف بودند و در این گونه مسائل احتیاط می‌کردند و حاضر نبودند به کسی ظلم شود، بعد از پیروزی انقلاب هم ایشان در سخنرانی‌های خود نسبت به رعایت حقوق زندانیان تاکید داشتند و حتی پس از حادثه هفتم تیر که طبعا اوضاع خیلی داغ بود ایشان در سخنرانی خود نسبت به حقوق زندانیان تاکید می‌کردند که مبادا مسئولان به فکر انتقام از آنها باشند، اما اینکه چه شد این اواخر این نامه از ایشان منتشر شد یا اینکه اصلا نامه به خط خود ایشان است یا نه، من قضاوت نمی‌کنم و این مساله برای من هم تعجب و مبهم است. البته باید توجه کنیم که مرحوم امام هم یک انسان جایز الخطا بودند و این اواخر با آن کهولت سن و بیماریهای مختلف به طور کلی از مردم منزوی شده

بودند و بعضیها هم هر طور که می‌خواستند به ایشان گزارش می‌دادند. اساساً این سیستم اداره کشور که همه قدرت در یک نفر خلاصه شود هر چند آن فرد باتقواترین افراد باشد روش صحیحی نیست و منجر به اشتباهات بزرگ می‌شود. من فکر می‌کنم اگر بر فرض این نامه را امام شخصاً نوشته باشند یقیناً گزارشهای غلط و خلاف واقع از ناحیه افراد خاص در صدور آن موثر بوده است.

اجبار به گزارش غلط به امام

س: حضرتعالی در صحبتهای اخیرتان در بیست و یکم بهمن هفتاد و یک به داستانی از قول یکی از علمای تهران اشاره فرمودید مبنی بر اینکه چند نفر از اعضای اطلاعات به ایشان اظهار داشته بودند در جریان سالهای ۶۷ و ۶۸ آنان را مجبور کرده بودند گزارشهایی مربوط به نفوذ منافقین در بیت حضرتعالی و مشورت شما با آنان تنظیم و به مرحوم امام ارائه دهند، اگر صلاح می‌دانید توضیحاتی در ارتباط با این جریان و نام آن عالمی که این جریان را نقل کرده بفرمایید.

ج: اصل جریان به این شکل بود که آقای حاج شیخ غلامحسین ایزدی یکشب در تهران در جلسه مهمانی خانوادگی بوده‌اند، آقای ایزدی نقل کردند که در آن جلسه آقای محمدی‌گیلانی که در آن جلسه حضور داشته به ایشان می‌گوید ما دلمان خیلی برای فلانی تنگ شده‌است ما مدتی شاگرد ایشان بوده‌ایم، بعد می‌گوید: "چند نفر از افراد اطلاعات که از رده‌های بالای آنها بودند به من گفتند در آن جریان ما را مجبور کردند که به دروغ شهادت بدهیم که خانه فلانی در اختیار منافقین است و منافقین به فلانی خط می‌دهند و ما الان از این گزارشها خیلی ناراحت هستیم" این مطلب را آقای حاج شیخ غلامحسین ایزدی از قول آقای محمدی‌گیلانی برای من نقل کرد، همچنین از قول آقای محفوظی هم نقل شد که آقای محمدی‌گیلانی این مطلب را در جای دیگر هم گفته است. بعد ما از کانال دیگر هم شنیدیم که آن چند نفر را که ظاهراً سنفر بوده‌اند در اطلاعات از کار برکنار کرده‌اند و می‌خواستند یک پرونده سنگینی برایشان درست کنند و آنان را مورد توبیخ قرار داده‌اند که چرا این مطلب را گفته‌اند، حتی قصد بازداشت و زندانی کردن آنها را داشته‌اند که بعضی از رفقای ایشان در همان اطلاعات مانع این کار شده‌اند، ولی آنان را از کارشان برکنار کرده‌اند، بالاخره برحسب آنچه نقل شد یک چنین قضیه‌ای بوده است. البته شاید آقای محمدی‌گیلانی خیلی خوشش نمی‌آمد که نام ایشان در این جریان ذکر می‌شد و لذا من هم در آن صحبت به طور کلی از قول یکی از علمای تهران این قضیه را نقل کردم. (پیوست شماره ۱۵۹)

امام خمینی: شما برج بلند اسلام هستید.

س: گویا حضرتعالی در دیدار مهمی که در حضور سران سه قوه و نخست‌وزیر با مرحوم امام داشتید ایشان از شما تجلیل زیادی فرموده بودند، لطفاً جزئیات این ملاقات را توضیح بفرمایید.

ج: در یکی از ملاقاتها که شخص من با ایشان بودم فرمودند: "من شنیده‌ام وقتی رئیس جمهور آمریکا می‌خواهد صحبت کند ششصد نفر صحبت او را چک می‌کنند وقتی ما یک کلمه حرف می‌زنیم در دنیا منعکس می‌شود"، می‌خواستند بفرمایند در سخنرانیها دقت بیشتری بشود، من گفتم: "شما صحیح می‌فرمایید ولی خود حضرتعالی این کار را انجام می‌دهید؟" گفتند: "نه، من هم اشتباه می‌کنم."

در یکی دیگر از ملاقاتها که مسئولین هم بودند من راجع به کارهای آقای ری شهری و مصاحبه‌ای که

انجام داده بود صحبت کردم و به ایشان گفتم: "ایشان مدارس ما را که همه طلبه‌های درس‌خوان و جبهه‌رفته و مقلدین شما هستند کانونهای فساد معرفی کرده است و..." خلاصه من ناراحت بودم و اعتراض کردم که چرا این کارها به این شکل صورت گرفته، ایشان شروع کردند به عذرخواهی کردن که: "شما برج بلند اسلام هستید، شما مرا ببخشید، اشتباه شده است و..." بعد از همین ملاقات بود که احمد آقا گفت: "امام تا به حال از هیچکس عذرخواهی نکرده" من گفتم: "چه فایده‌ای دارد؟ آقای ری شهری در تلویزیون و مطبوعات کار خودش را کرده، مدرسه‌های ما را کوبیده، حیثیت افراد را از بین برده، افراد زیادی از دوستان و شاگردان مرا تحت عنوان ارتباط با سیدمهدی بازداشت و زندان کرده و الان امام در اینجا می‌فرمایند ببخشید اشتباه شده، این چه فایده‌ای دارد؟"

باز در یکی از این ملاقاتها بود که به امام گفتم: "اجازه دهید من مشغول طلبگی و درس و بحثم شوم، هدف آقایان من هستم سیدمهدی بهانه‌است"، به ایشان گفتم: "لایکلف الله نفسا الا وسعها، من نمی‌توانم در کارها باشم و توجیه‌کننده کارهای آقای ری شهری و دیگران باشم و هیچ چیز نگویم و ساکت باشم"، ایشان فرمودند: "نه، شما در کارها باشید و کنار نروید." گویا بنای عده‌ای بر این بود که خودم محترمانه کنار نروم بلکه بعد با توطئه دیگران مرا با آبروریزی کنار بگذارند، نقل می‌کنند که آقای جوادی آملی گفته بود یک وقت ما می‌خواستیم از شورای عالی قضایی استعفا بدهیم نگذاشتند بعد از چند روز خودشان ما را کنار گذاشتند، هر چه می‌گوییم که می‌خواهیم برویم می‌گویند نه، بمانید تا ما شما را بیرون کنیم. گویا در جمهوری اسلامی کسی حق ندارد خودش کنار برود باید با آبروریزی او را کنار بگذارند.

آخرین دیدار با حضرت امام (ره)

س: آخرین دیدار حضرتعالی با حضرت امام که در اواخر سال ۱۳۶۷ صورت گرفت چگونه بود؟ چه مسائلی مطرح شد؟ و چه خاطره‌ای از آن دارید؟

ج: در آخرین ملاقاتم با امام که آقایان سید احمد خمینی و سیدهادی هاشمی هم حضور داشتند چند موضوع مطرح شد، یکی مسأله استقراض از خارج بود که آن زمان مطرح بود، من به ایشان گفتم این چیز خطرناکی است خیلی از کشورها که قرض گرفته‌اند الان وابسته شده‌اند، حضرتعالی هم که با این کار مخالف بودید. ایشان فرمودند: "بله، آقای موسوی نخست‌وزیر هم مخالف استقراض است"، و بعد از یکی دو روز احمد آقا به دفتر من زنگ زد و گفت: بعد از نماز ظهر و عصر بود که امام مرا صدا زدند و فرمودند: "من فکرش را کردم، در مسأله استقراض حق با آقای منتظری است و به مصلحت کشور نیست، به آنان بگویید قرض نکنند." مسأله دیگری که مطرح شد جریانی بود که در ملایر پیش آمده بود، در آنجا هفت نفر متهم شده بودند که کارهای خلافی مرتکب شده و کارهای منافی عفت انجام داده‌اند، از آنها اقرار گرفته بودند و بر اساس اقرار می‌باید سنگسارشان می‌کردند اما بعد انکار کرده بودند و طبق فتوای امام خمینی و همه فقها اگر کسی نسبت به چیزی که حکمش رجم (سنگسار) است اقرار داشت و بعد انکار کرد انکارش مسموع است و رجم نمی‌شود، به علاوه بر فرض حکم آن رجم باشد جایز نیست او را تیرباران کنند چون در صورت اقرار حق فرار دارند، ولی دادستان آنجا با انکار آنان، آنان را تیرباران کرده بود، و آقای قاضی خرم‌آبادی به او تلفن کرده بود که چرا آنان را تیرباران کردی، و او در جواب گفته بود روز برفی بود و مردم برای سنگسار جمع نمی‌شدند من به عنوان اعتراض این موضوع را خدمت امام ذکر کردم و شفاها فتوای

فعلی امام در این مساله راجویا شدم، ایشان فرمودند من فعلا یادم نیست.

بعد نامه‌ای را به ایشان دادم مربوط به یکنفر که شش یا هفتتا پسرهایش را گرفته بودند و در همان جریان اعدام زندانیها پنج یا شش نفر از آنها را اعدام کرده بودند و یکی از آنها هم معلول بود کسه در زندان بود، یک نامه نوشته بود به آقای موسوی اردبیلی که حالا که بچه‌های من را که محکوم به پنج سال یا ده سال زندان بوده‌اند اعدام کرده‌اید حداقل این یکی را که مجروح و معلول است به من بدهید تا مداوا و معالجه‌اش بکنم، پدرشان یک پیرمرد هشتادساله بود خیلی نامه دلسوزانه‌ای نوشته بود، من این نامه را هم به امام دادم نمی‌دانم آن یکی را آزاد کردند یا نه. مساله دیگر در رابطه با جنگ داخلی لبنان بود، به ایشان گفتم: "خیلی بجاست حضرتعالی راجع به جنگ داخلی لبنان اظهارنظری بکنید، مسلمانان لبنان از شما انتظار دارند، یک پیامی اعلامیه‌ای بدهید، شما رهبر جهان اسلام هستید، یک هیاتی بفرستید تا به این مسائل خاتمه بدهند."

بعد هم راجع به مسائل مربوط به خودم صحبت کردم گفتم: "آقا این مطالبی که راجع به من و بیت من برای شما گفته شده درست نیست، بیت من بیت شماست، من از طرف شما آنجا هستم، من اگر هم چیزی می‌گویم به عنوان حمایت از اسلام و حمایت از انقلاب است و کسی هم به من خط نمی‌دهد." در این ملاقات آقای سیدهادی هاشمی هم همراه من بود. بعد از این ملاقات احمدآقا خیلی گرم گرفت و خبر این ملاقات را هم به رادیو تلویزیون و مطبوعات داد، و این آخرین ملاقات ما بود. (پیوست شماره ۱۶۰)

خط تعادل

س: نسبت به موضوع گیریهای سیاسی حضرتعالی در گذشته قضاوتهای مختلف وجود دارد، بعضی شما را متمایل به جناح راست کشور، جامعه مدرسین و خط بازار، و عده دیگری شما را طرفدار و حامی جناح چپ، خط سه و انجمنهای اسلامی دانشگاهها و دفتر تحکیم وحدت می‌دانند و هر کدام حمایتهایی که حضرتعالی در مقاطع گوناگون انقلاب به مناسبتهایی از هر کدام از جناحهای حاکم نموده‌اید به عنوان دلیل ذکر می‌کنند، به نظر حضرتعالی چه چیزی موجب این تفاوت قضاوت و برداشت شده است؟

ج: واقع مطلب این است که هر خطی فقط می‌خواست جناح خودش را تقویت کند چه حق و چه باطل، افراط و تفریط در کار بود، من هم با افراط مخالف بودم هم با تفریط، من آنچه را به نظرم حق بود تقویت می‌کردم، البته من نمی‌خواهم بگویم من معصوم هستم ولی آنچه را به نظرم حق می‌آمد می‌گفتم، حالا گاهی با مذاق جناح چپ جور در می‌آمد گاهی با مذاق جناح راست، مثلاً یادم هست یک بار که امام از دولت آقای موسوی حمایت شدید کردند چون جامعه مدرسین مخالف دولت بود یک عده می‌خواستند بروند دفتر روزنامه رسالت را آتش بزنند و علیه جامعه مدرسین راهپیمایی کنند، من سر درس صحبت کردم که این کارها را نکنید به تحریک احمدآقا بنا بود این کار بشود بعد رئیس دفتر تبلیغات آمد و خیلی ناراحت بود می‌گفت: "شما همه چیز را خراب کردید بنا بود بچه‌ها راهپیمایی کنند، تشکیلات روزنامه رسالت را داغون کنند، عمامه آقای راستی و آقای آذری را بردارند"، من دیدم این یک جنگ آخوندی است و چیز بدی است لذا سر درس صحبت کردم و گفتم امام هم با این کارها مخالف است، بعدا جامعه مدرسین آقای ابطحی کاشانی را فرستادند تشکر کردند و در یک ملاقات هم آقایان فاضل لنکرانی و سید مهدی روحانی جداگانه تشکر نمودند، من هم دل خوشی از روزنامه رسالت نداشتم ولی این کار را که بیاینده راهپیمایی کنند و به آقای آذری و یا آقای راستی توهین کنند کار

غلط و بدی می‌دانستم، من دیدم این‌گونه حرکت‌ها کار درستی نیست به‌همین جهت با آن مخالف بودم، من نه طرفدار این خط بودم نه طرفدار آن خط، هیچ‌کدام از خط‌ها نه تعریف روشن و حد و مرز مشخصی داشتند و نه معصوم بودند، هر دو اشتباهات داشتند، من آنچه را حق تشخیص می‌دادم عمل می‌کردم، من خودم را اهل نظر می‌دانستم، هم در مسائل اسلامی و هم در مسائل سیاسی، بی‌مطالعه هم نبودم و از کانال‌های مختلف در جریان مسائل قرار می‌گرفتم.

س: اما در عین حال در جریاناتی که بعداً پیش آمد اینها حق‌شناسی نکردند و همین روزنامه رسالت بیشترین جوسازی را علیه شما داشت.
ج: آنها قدرشناسی کردند یا نکردند مساله دیگری است ولی در آن مقطع من وظیفه خودم را انجام دادم، من با توهین به افراد و عمامبرداری و جنگ آخوندی مخالف بودم.

سخنرانی بهمن ۱۳۶۷ و مصاحبه با ستاد دهه فجر

س: حضرت‌عالی در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۷ یک سخنرانی و یک مصاحبه داشتید که موجب ناراحتی وابستگان به بیت مرحوم امام شده بود و ظاهراً ایشان نیز ناراحت شده بودند، مضمون آن سخنرانی و انگیزه جناب‌عالی چه بود؟

جمهوری اسلامی: هنگامی که ما تازه از زیر بار هشت‌سال جنگ تحمیلی با آن وضع رقت‌بار نجات یافته بودیم و از نظر اقتصادی نیز کاملاً در فشار بودیم برنامه‌های زیاد و پرهزینه‌ای را به عنوان جشنهای ۲۲ بهمن اعلام کرده بودند که به نظر من بسیاری از آنها مبتذل و تبذیر بیت‌المال بود. من از باب تذکر در یک سخنرانی گفتم: "اگر جشن برای یادآوری اهداف انقلاب و توجه به کارکرد گذشته و جبران اشتباهات باشد بسیار خوب است، ولی اگر فقط تشریفات و کارهای مبتذل و پرهزینه باشد کار خلافی است... ما بسا در جنگ و برخی از کارها اشتباهاتی داشتیم و هرکار خلافی توبه دارد." پیوست شماره ۱۶۱ (سخنرانی مرا با سانسور شدید پخش کردند، و در همان ایام مصاحبه مفصلی نیز با ستاد دهه فجر داشتم) پیوست شماره ۱۶۲ (بظواهر نزد مرحوم امام جوسازی زیادی شده بود و ایشان گویا انتقاد مرا حمل بر چیزهای دیگری کرده بودند و در یک پیام به گفته‌های من نظر داشتند، و نامه آقایان کرویسی و امام‌جماران و سید حمید روحانی به من نیز به دنبال همین جریان بود، در صورتی که همان‌گونه که سابقاً تذکر دادم ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر بیجا بوده و گویا خود مرحوم امام نیز مخالف بوده‌اند، منتها به ایشان تحمیل کرده بودند. پس از فتح خرمشهر ما در حال پیروزی بر دشمن بودیم و به ما غرامت می‌دادند ولی شش‌سال جنگ بعد از آن متضمن شکست‌هایی بود با تلفات بسیار زیاد افراد و خرابی شهرها و منابع مهم اقتصادی و حیاتی و همه هم ما را محکوم می‌کردند چون وارد کشور عراق شده بودیم، و بالاخره مرحوم امام نیز به فرمایش خودشان ناچار به نوشیدن جام زهر شدند.

برکناری از قائم‌مقامی رهبری

س: با اجازه حضرت‌عالی اکنون بپردازیم به مساله استعفا یا عزل حضرت‌عالی، لطفاً بفرمایید جریان عزل یا استعفای حضرت‌عالی چگونه بود تا ابهامات برطرف شود که اولاً اصل جریان عزل بود یا استعفا، دیگر اینکه آیا حضرت‌عالی مسئولیت شرعی یا قانونی داشتید که از آن استعفا بدهید و اگر

داشتید آیا شرعا حق استعفا داشتید یا نه؟ اگر عزل بود آیا حضرتعالی منصوب امام یا خبرگان بودید که آنها شما را عزل کرده باشند، با توجه به اینکه در ماده واحده مصوب خبرگان که راجع به قائم مقامی حضرتعالی است حضرتعالی را به عنوان کسی که مورد تایید اکثریت مردم مسلمان ایران است اعلام نموده بودند و اسمی از نصب امام یا خبرگان در آن ماده واحده نبوده، لطفاً در این باره توضیح فرمایید؟

ج: این سؤال شما با این طول و تفصیلی که داشت جواب آن هم در آن هست، از یکی پرسیدند که "هیچ کدام" به کسر کاف است یا به فتح کاف، گفت: "هیچ کدام"، حالا واقعه این است که نه عزل بوده از ناحیه امام و نه استعفا بوده از ناحیه من، در نامه من لفظ استعفا وجود ندارد و امام مرا نصب نکرده بودند تا از ایشان طلب عفو کنم یا مرا عزل کنند، "استعفا" از باب استفعال و به معنای طلب عفو است. از اول که خبرگان مرا مطرح کرده بودند بدون اطلاع من بود و وقتی که من اطلاع پیدا کردم واقعا ناراحت شدم، یک نامه هم در همان وقت به رئیس مجلس خبرگان آیت الله مشکینی نوشتم که این کار درستی نبوده است (پیوست شماره ۶۸)، به نظر من اعلام رسمی قائم مقامی هم خلاف سیاست انقلاب بود هم خلاف سیاست روحانیت و هم به ضرر شخص من، انتظارات مردم را نسبت به من افزایش داد و مرا مورد حساسیت بدخواهان قرار داد از طرف دیگر کاری هم دست من نبود و بی جهت موجب ناراحتی یک عده ای شد، بالاخره من از اصل مطرح کردن چنین موضوعی ناراحت بودم، خبرگان هم مرا به عنوان قائم مقامی نصب نکردند بلکه آنان مصداق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی را مشخص کرده بودند و در واقع آنها توجه و علاقه مردم به من را منعکس کرده بودند و گفته آنان اخبار بود نه انشا، بعد هم خبرگان در جلسهای نشستند مرا عزل کردند، البته تحت این عنوان که استعفای فلانی را پذیرفتیم من منصوب آنان نبودم تا حق داشته باشند مرا عزل نمایند، خبرگان فقط می توانستند گواهی بدهند که مقام علمی فلانی در چه مرتبهای است و صلاحیت دارد یا ندارد، خبرگان در واقع تعیین اعلم واجد شرایط می کنند، از باب اینکه در قانون اساسی آمده که رهبر باید فلان خصوصیات را دارا باشد، یا آنچه در روایات آمده است که رهبر باید اعلم مردم و عدل مردم و دارای تدبیر و... باشد، کسانی باید فردی را که واجد شرایط است تشخیص بدهند، خبرگان باید تشخیص خودشان را بیان کنند و اصل معنای خبره همین است که آنچه را تشخیص داده خبر می دهد، انتخاب حق مردم است بعد از تشخیص خبرگان و خبرگان فقط نظر مردم را راجع به من بیان کرده بودند، من هم در نامهای که به امام نوشتم کلمه استعفا در آن نبود.

نامه های مورخه ۱/۳ و ۶۸/۱/۴

س: در همین زمینه گویا جناب عالی در تاریخ ۶۸/۱/۴ نامهای به امام خمینی مبنی بر اعلام آمادگی خود برای اجرای نظریات ایشان نوشتید، آیا این نامه به دست مرحوم امام رسیده است؟
ج: چون من از نامپرانیهها و لحن بعضی از روزنامهها احساس کردم خبرهایی در کار هست و احتمالا بخواهند تصمیماتی در مورد من بگیرند در تاریخ ۱/۳ و ۶۸/۱/۴ نامه هایی به مرحوم امام خمینی نوشتم تا این کار راحت انجام شود و بدون اینکه نیازی به آن کارها و نامپرانیهها باشد من در مسائل سکوت کنم و عملاً کنار بروم، چون چنانکه بارها گفتم من همیشه از قدرت و مقام دوری می کردم و علاقه ای به آن نداشتم، این نامه ها را نوشتم، نامه ۶۸/۱/۳ را آقای قاضی خرم آبادی مانع شد بفرستم و نامه ۶۸/۱/۴ را مثل بقیه نامه ها به بیت و دفتر مرحوم امام فرستادم اما

اینکه به دست خود امام خمینی دادند یا نه، من نمی‌دانم ولی با این نامه زمینه‌ای برای نامه ۶۸/۱/۶ منسوب به ایشان باقی نمی‌ماند. (پیوست شماره ۱۶۳)

منظور من از پیام اخیر ایشان پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی است که پخش شد و در آن اشاره‌ای به بیت من داشتند، و به نظر می‌رسد با وجود ذیل این نامه زمینه‌ای برای نامه ۱/۶ باقی نمی‌ماند اگر این نامه از ایشان باشد، و کافی بود ایشان محترمانه پیغام دهند که شما از این به بعد در هیچ کاری دخالت نکن و یا اینکه مرا بخواهند و این مطلب را شفاها بگویند، من بسیار خوشحال می‌شدم و اوقات خود را صرف امور علمی می‌کردم. من یک ساعت انس با کتاب را بر همه مقامات اعتباری دنیا ترجیح می‌دهم، الا ان اقیم حقا او اذفع باطلا.

من نامه‌هایم را معمولا برای آقای محمدعلی انصاری می‌فرستادم که به امام بدهد اما این اواخر من سه چهارتا نامه به امام نوشتم که یکی از آنها نامه ۶۸/۱/۴ و یکی نامه پنج صفحه‌ای مورخه ۶۸/۲/۱۸ می‌باشد (پیوست شماره ۱۶۵)، و نامه پنج صفحه‌ای در حقیقت جواب رنجنامه احمد آقا است، این را من شنیدم که احمد آقا این اواخر ابراز تاسف می‌کرده که من نامه‌های اخیر فلانی را به امام نداده‌ام و از این جهت ابراز ناراحتی می‌کرده است، و ظاهرا این نامه‌ها را به امام نداده بودند چون در امام مسلما اثر می‌کرد و ایشان بر بسیاری از امور واقف می‌شدند. این نکته را هم بگویم که من یک مرتبه به حاج احمد آقا گفتم: "شما فکر می‌کنید که من می‌خواهم خدای ناکرده امام طوری بشود و من بر سر کار بیایم، من همیشه دعا می‌کنم که خداوند به امام طول عمر بدهد و ما هم در کنار ایشان اگر خدمتی از دستمان برمی‌آید انجام بدهیم، من اگر گاهی حرفی می‌زنم به خاطر این است که در این کشور یک انقلاب عظیمی صورت گرفته است با فداکاری مردم و به رهبری روحانیت و مرجعیت و ما می‌خواهیم این قداست همچنان محفوظ باشد و خدشای به آن وارد نشود، امام وقتی انقلاب کردند که روزی شش میلیون پشکه نفت می‌فروختیم و پول ما هم سقوط نکرده بود و شهرهای ما هم خراب نشده بود و گرفتار محاصره اقتصادی هم نشده بودیم، الان با اوضاع فعلی هرگز من آرزو ندارم سر کار بیایم و دعا می‌کنم خداوند به امام طول عمر بدهد تا ضمنا مشکلات نیز حل شود."

نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام

س: بعد از نامه ۶۸/۱/۴ حضرتعالی، گویا نامه تندی منسوب به امام در تاریخ ۶۸/۱/۶ برای شما ارسال شده بود که هیچ تناسبی با نامه حضرتعالی نداشت، بفرمایید مضمون این نامه چه بود و آیا اکنون اصل آن را در اختیار دارید؟

ج: نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام نامه تندی بود، اگر چه خود آنها بعد از دفتر امام تلفن کردند و از قول امام گفتند که به هیچ وجه منتشر نشود و آقای نوری پشت تلفن گفت که بیست امام می‌گویند: "ما این نامه را پاره کردیم شما هم پاره کنید، اگر این نامه به دست کسی افتاد از بیست شما به دست افراد رسیده است" ولی بعد به چند نحو بین افراد منتشر شد که هیچ کدام جز یکی از آنها مطابق اصل نامه نبود، البته اگر این نامه منتشر می‌شد این طور نبود که فقط به ضرر من باشد، ضرر آن برای خود امام بیشتر بود، اشتباه بعضی افراد این است که نظرشان نسبت به اشخاص یا به نحو تفریط است یا به نحو افراط، آیت‌الله خمینی مجتهد بودند، فیلسوف بودند، عارف بودند، رهبر انقلاب بودند، شجاع بودند، باتقوا بودند اما ایشان هم مثل بقیه یک انسان بودند، مخصوصا در آن

شرایطی که آخر کار ایشان پیدا کرده بودند، در این اواخر ایشان بیمار بودند، سرطانی داشتند، اعصابشان ناراحت بود و تقریباً از مردم منززل شده بودند، یکی از افرادی که با من مربوط است و با آقای فلاحیان قائم مقام وقت وزیر اطلاعات هم مربوط بود نقل می‌کرد که آقای فلاحیان گفت: «این یکی دو سال آخر ما هر کاری با امام داشتیم با احمد آقا حل می‌کردیم و به اسم امام منعکس می‌کردیم، ما اصلاً دسترسی به امام نداشتیم می‌دقتیم با احمد آقا مطرح می‌کردیم و بعد می‌آمدیم به عنوان امام مطرح می‌کردیم.» واقع مطلب این بود و بسیاری از مواقع از نام امام سو استفاده می‌شد.

نویسنده نامه ۶۸/۱/۶

س: یکی از مسائل جنجالی و بحثبرانگیز که در سالهای اخیر مطرح بوده این است که آیا نامه ۱/۶ واقعا از امام است و به خط ایشان نوشته شده است یا اینکه مانند بعضی دیگر از نامه‌ها، دیگران آن را با اطلاع یا بدون اطلاع امام نوشته‌اند، نظر حضرتعالی در این باره چیست؟

ج: البته در این زمینه صحبت زیاد شده است و افراد مختلف در تایید یا تکذیب انتساب این نامه به امام نظرات خود را گفته‌اند، اما واقع مطلب این است که ما در اینکه دستخط این نامه و همچنین برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد از شخص امام باشد تردید داریم، آنها هم که اهل خط و خطشناس هستند تشخیص می‌دهند که این خط از امام نیست و متن آن هم با واقعیات جور در نمی‌آید و مضطرب است، ما اول احتمال این معنا را نمی‌دادیم چون به دستگاه امام اعتماد داشتیم ولی بعدا که دستخط این نامه را با سایر دستخطهای امام مقایسه کردند مشخص شد که خط نامه ۱/۶ که در اواخر عمر امام نوشته شده بسا خط امام نباشد (پیوست شماره ۱۶۶)، و چنانکه چندین نفر به نقل از جمعی از خصیصین بیت امام گفتند، نامه یا به خط آقای حاج احمد آقا است و یا خط آقای رسولی، ولی آقای انصاری به عنوان نامه امام آورد و به من تحویل داد، البته ممکن است املائی ایشان باشد، (۱) و اگر املائی ایشان باشد آن وقت در چه شرایطی بوده است که این مطالب را گفته‌اند با اینکه چهل و هشت ساعت بعد مطالبی را گفته‌اند که تقریباً مناقض با آن مطالب است، خدا می‌داند؟

اشسکال دیگری که به این نامه هست همان‌گونه که گفتم گذشته از دستخط اضطراب متن آن است، به عنوان مثال در این نامه آمده است که من از اول با نخست‌وزیری مهندس بازرگان و رئیس جمهوری بنی صدر مخالف بودم، در حالی که این حرف درست نیست و امام نعتها با آنان مخالف نبودند بلکه از آنان حمایت هم می‌کردند، در همین اواخر کمتر از یکماه به برکناری آقای بنی صدر مانده بود که من با امام ملاقات کردم، در این ملاقات من به ایشان گفتم: «شما چرا فرماندهی کل قوا را به آقای بنی صدر محول کردید؟» فرمودند: «پس به کی محول کنم؟» گفتم: «خودتان به عهده بگیرید و یا اقلاً به قوای ثلاث محول کنید»، ایشان فرمودند: «آقای بنی صدر آدم خوبی است»، و در مورد مهندس بازرگان هم همه حمایت‌های شدید امام را از ایشان به یاد داریم و اگر با ایشان مخالف بودند چرا ایشان را تعیین نمودند و یک کشور را در اختیار ایشان قرار دادند، و چرا دولت موقت را دولت امام‌زمان نامیدند؟ پس این‌گونه نبوده که ایشان از اول با آقای مهندس بازرگان یا آقای بنی صدر مخالف باشند.

از طرف دیگر امامی را که چهل سال بود من می‌شناختم و با او معاشر بودم کسی نبود که به خود اجازه دهد مسلمانی را علناً تهمت زند، و با خداهمکاری نموده حکم قهر جهنم برای افراد صادر نماید و تهمتهای ناروا و شاخداری را که دیگران برای اغراض سیاسی خود به هم می‌یافتند بازگو نماید. لحن نامه به قدری تند و مشتمل برخلاف واقع بود که با آن تقوا و روحیه عارفانه‌ای که